



مرکز تحقیقات اسلامی


اصفهان

گامی



عمران  
علیهما السلام

www.Ghaemiyeh.com  
www.Ghaemiyeh.org  
www.Ghaemiyeh.net  
www.Ghaemiyeh.ir



تاریخ چهارده معصوم علیه السلام  
امام هادی علیه السلام

محمد جواد مولوی نیا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تاریخ چهارده معصوم علیه السلام - امام هادی (ع)

نویسنده:

محمد جواد مولوی نیا

ناشر چاپی:

امام عصر (عج)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	تاریخ چهارده‌معصوم علیه‌السلام - امام هادی (ع)
۷	مشخصات کتاب
۷	دوازدهمین معصوم: علی بن محمد
۷	القاب مبارک پیشوای دهم
۸	فضایل ظاهری و باطنی پیشوای دهم
۸	امامت پیشوای دهم
۹	خلفای معاصر پیشوای دهم
۱۰	شرح حال اجمالی پیرامون خلفای فوق‌الذکر
۱۳	دعوت متوکل از موسی بن محمد
۱۴	وضعیت سیاسی و اجتماعی دوران پیشوای دهم
۱۴	اشاره
۱۴	زوال هیبت و عظمت خلافت
۱۵	خوشگذرانی و هوسرانی درباریان
۱۵	گسترش ظلم و بیدادگری و خودکامگی
۱۵	گسترش نهضت‌های علوی
۱۵	اشاره
۱۵	علل شکست این قیام‌ها
۱۶	فعالیت‌های مخفیانه پیشوای دهم
۱۷	وکلائی پیشوای دهم و اختیارات آنان
۱۸	انتقال پیشوای دهم از مدینه به سامرا
۱۹	گزارش فرماندهی دژخیمان متوکل
۲۰	ورود پیشوای دهم به سامرا

- ۲۰ ..... پیشوای دهم در زندان متوکل
- ۲۱ ..... پیشوای دهم و مکتب‌های کلامی
- ۲۱ ..... پیشوای دهم و شیعیان غالی
- ۲۲ ..... اصالت قرآن از نظر پیشوای دهم
- ۲۳ ..... پیشوای دهم و فرهنگ دعا و زیارت
- ۲۳ ..... اشاره
- ۲۳ ..... ایجاد پیوند میان مردم و اهل بیت
- ۲۳ ..... تأکید بر مقام والا و رهبری اهل بیت
- ۲۳ ..... مبارزه با ظلم و ستم
- ۲۴ ..... یاران پیشوای دهم
- ۲۴ ..... همسر و فرزندان پیشوای دهم
- ۲۴ ..... اشاره
- ۲۵ ..... مزار سید محمد
- ۲۵ ..... جریان شهادت پیشوای دهم
- ۲۶ ..... برخی از کلمات حکمت آمیز پیشوای دهم
- ۲۶ ..... اشاره
- ۲۶ ..... کیفر مسیحی زناکار از نظر پیشوای دهم
- ۲۷ ..... نذر متوکل عباسی
- ۲۷ ..... پاورقی
- ۲۸ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## تاریخ چهارده معصوم علیه السلام - امام هادی (ع)

### مشخصات کتاب

- سرشناسه: مولوی نیا، محمدجواد، ۱۳۳۲ -  
 عنوان و نام پدید آور: تاریخ چهارده معصوم / محمدجواد مولوی نیا.  
 مشخصات نشر: قم: امام عصر (عج) ۱۳۸۴.  
 مشخصات ظاهری: [۵۵۸] ص.  
 شابک: ۳۵۰۰۰ ریال ۹۶۴-۷۴۴۷-۷۵-۲؛ ۵۹۰۰۰ ریال (چاپ چهارم)  
 یادداشت: چاپ چهارم: ۱۳۸۸.  
 یادداشت: کتابنامه: ص. [۵۵۸].  
 موضوع: چهارده معصوم -- سرگذشتنامه  
 رده بندی کنگره: BP۳۶/م۹۲۵ت ۱۳۸۳ ۲  
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵  
 شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۷۶۹۳۸

### دوازدهمین معصوم: علی بن محمد

دهمین پیشوای شیعه و دوازدهمین معصوم، حضرت علی بن محمد، امام هادی علیه السلام می باشد. وی بنا به روایت کلینی، شیخ مفید و شیخ طوسی رحمهم الله در نیمه‌ی ذیحجه‌ی سال دویست و دوازده هجری در اطراف مدینه و در محلی به نام صریا به دنیا آمد. در برخی از منابع تاریخی، تولد آن حضرت را بیست و هفتم ذیحجه و در بعضی دیگر، ماه رجب سال دویست و چهارده ذکر کرده‌اند. پدر بزرگوارش حضرت جواد علیه السلام و مادر گرامیش سمانه یا سوسن می باشد. مشهورترین لقب پیشوای دهم نقی و هادی است. به ایشان ابوالحسن ثالث هم می گویند؛ زیرا مقصود از ابوالحسن اول، امام موسی بن جعفر علیه السلام و مقصود از ابوالحسن ثانی، امام هشتم علیه السلام می باشد. امام هادی علیه السلام در سال دویست و بیست هجری پس از شهادت پدر گرامیش بر مسند امامت نشست و در این هنگام هشت ساله بود. مدت امامت آن بزرگوار سی و سه سال و عمر شریفش چهل و یک سال و چند ماه ذکر شده و در سال دویست و پنجاه و چهار در شهر سامرا به شهادت رسید. البته در ماه و روز شهادت آن بزرگوار اختلاف وجود دارد و برخی منابع تاریخی آن را سوم رجب [۱] و بعضی منابع بیست و پنجم یا بیست و ششم جمادی الثانی همین سال ذکر کرده‌اند [۲]. حضرت هادی علیه السلام و فرزند گرامیش امام حسن عسکری علیه السلام به عسکرین، شهرت یافتند؛ زیرا خلفای بنی عباس آنها را از سال دویست و سی و سه به سامرا (عسکر) برده و تا آخر عمر پر برکتشان در آنجا تحت نظر قرار داشتند.

### القاب مبارک پیشوای دهم

حضرت هادی علیه السلام دارای ده لقب بدین قرار می باشد: ۱. نقی ۲. طیب ۳. امین ۴. هادی ۵. ناصح ۶. فتاح ۷. مرتضی ۸. فقیه ۹. عالم ۱۰. متوکل. لقب دهم آن بزرگوار مخفی و پوشیده بود؛ زیرا امام علیه السلام به شیعیان خود سفارش می کرد که این لقب را در انجمن‌ها نگویند و این سفارش بدان جهت بود که امام علیه السلام احتمال می داد متوکل عباسی برای این لقب مزاحم آن

بزرگوار شود.

## فضایل ظاهری و باطنی پیشوای دهم

امام هادی علیه السلام از نظر شکل ظاهری؛ متوسط القامه با صورت گشاده و فراخ، گونه‌های برآمده، چشمان گشاده و دندان‌های مقدسش درشت بود. چهره‌ی مبارکش به قدری گشاده بود که اگر کسی غم و اندوهی داشت و به صورت مقدس آن برگزیده‌ی خدا نظر می‌کرد، غم و اندوه وی برطرف می‌شد. امام هادی علیه السلام محبوب قلوب مردم و صاحب هیبت و عظمت فوق‌العاده‌ی بود. لب‌های مبارکش همیشه تبسم داشت و به ذکر خداوند متعال مشغول بود. در موقع راه رفتن گام‌ها را کوچک برمی‌داشت. پیاده راه رفتن برای آن بزرگوار دشوار بود و هنگام راه رفتن عرق می‌کرد. امام هادی علیه السلام در نهایت جلال و وقار و کرم و اعتبار بود. به قدری باحیا به نظر می‌رسید که به صورت کسی نگاه نمی‌کرد. درباره‌ی مطالب اصرار نمی‌نمود، بلند سخن نمی‌گفت و مایل نبود که در صدر مجلس بنشیند؛ ولی دیگران همیشه آن بزرگوار را به خاطر جلال و نجابتی که داشت، در صدر مجلس جای می‌دادند. امام هادی علیه السلام از مشاهده‌ی رفتار و کردار زشت، خشمناک می‌شد. شیخ طوسی رحمه الله، روایت می‌کند که به متوکل گفتند: هیچ کس با علی بن محمد علیه السلام همچون تو رفتار نکرده است؛ موقعی که حضرت هادی علیه السلام وارد منزل تو می‌شود، هر کسی که در خانه‌ی تو باشد او را خدمت می‌کند، حتی نمی‌گذارند وی پرده را بلند کند یا در را باز نماید. اگر مردم از این موضوع با خبر شوند می‌گویند: اگر خلیفه، امام علی النقی علیه السلام را شایسته‌ی مقام خلافت نمی‌دانست، این گونه با او رفتار نمی‌کرد و آن بزرگوار را احترام نمی‌نمود. هر وقت آن حضرت به منزل تو وارد می‌شود، بگذار تا وی هم نظیر سایر مردم، پرده را بلند کند و داخل شود و آن رنج و مشقتی که دیگران متحمل می‌شوند او هم تحمل نماید. متوکل خیلی اصرار داشت از اخبار و حوادثی که در منزلش واقع می‌شود مطلع گردد. بر این اساس فردی را مأمور کرد تا حوادث داخل منزل را برایش گزارش نماید. [صفحه ۴۳۴] روزی شخصی به متوکل چنین گزارش کرد: موقعی که علی بن محمد علیه السلام داخل خانه شد، کسی پرده را برای او بلند نکرده، ولی باد به شکلی وزید که پرده بلند شد و وی بدون زحمت داخل گردید. متوکل دستور داد در موقع خارج شدن آن حضرت مراقب او باشند که به چه نحوی خارج می‌شود. مراقبین مشاهده می‌کردند که، وقتی حضرت هادی علیه السلام خارج می‌شد باد دیگری بر خلاف باد قبلی وزید و پرده را بلند کرد و امام هادی علیه السلام بدون رنج و تعب خارج گردید. متوکل دید اگر موضوع به این شکل ادامه پیدا کند، فضایل و مناقب حضرت هادی علیه السلام بیش از پیش ظاهر می‌گردد؛ لذا امر کرد تا به همان شکل سابق عمل نمایند و پرده را برای ورود و خروج امام هادی علیه السلام کنار بزنند. شیخ صدوق رحمه الله در کتاب امالی خود از ابوهاشم جعفری روایت می‌کند که: زمانی فقر و تهیدستی شدیدی به من روی آورد. من به حضور حضرت هادی علیه السلام شرفیاب شدم و آن بزرگوار به من اجازه‌ی نشستن داد، همین که نشستم به من فرمود: ای ابوهاشم! شکر کدام یک از نعمت‌هایی را که خدا به تو عطا فرموده، می‌توانی ادا کنی؟ من نتوانستم جوابی بگویم. ناگاه دیدم حضرت هادی شروع به سخن کرد و این چنین فرمود: خدا به تو ایمان داده و به وسیله‌ی آن آتش جهنم را بر تو حرام کرده. عافیت و سلامتی به تو داده و بدین وسیله تو را توفیق عبادت و اطاعت داده. صفت قناعت به تو مرحمت فرموده و بدین وسیله آبرو و حیثیت تو را حفظ کرده. ای ابوهاشم! من بدین جهت در سخن گفتن بر تو سبقت گرفتم که گمان داشتم تو می‌خواهی از آن خدایی نزد من شکایت کنی که این همه نعمت به تو عطا فرموده، اکنون دستور دادم که مبلغ صد دینار به تو بدهند. موقعی که آن مبلغ را به تو دادند، قبول کن. نقش انگشتری پیشوای دهم علیه السلام بنا به روایت ابن صباغ مالکی، الله ربی و هو عصمتی من خلقه بوده است. [صفحه ۴۳۵]



پس از شهادت حضرت جواد علیه‌السلام در سال دویست و بیست، فرزند برومندش امام هادی علیه‌السلام که هنوز بیش از شش سال نداشت، به امامت رسید و از آنجایی که شیعیان به استثنای معدودی مشکل بلوغ امام علیه‌السلام را در دوره‌ی امام جواد علیه‌السلام پشت سر گذاشته بودند، در زمینه‌ی امامت امام هادی علیه‌السلام تردید خاصی برای بزرگان آنها به وجود نیامد و همه پیروان امام جواد علیه‌السلام به استثنای افراد معدودی به امامت امام هادی علیه‌السلام گردن نهادند. آن عده‌ی معدود که از قبول امامت امام هادی علیه‌السلام سرباز زده بودند، تنها برای مدت کوتاهی به امامت موسی بن محمد معروف به موسی مبرقع مدفون در قم، معتقد گردیدند. لکن پس از مدتی از امامت وی روی برتافتند و امامت امام هادی علیه‌السلام را پذیرفتند. سعد بن عبدالله بازگشت این افراد به امام هادی علیه‌السلام را از آن روی می‌داند که موسی مبرقع از آنان بیزاری جست و آنها را از خود راند. از نظر طبرسی رحمه الله و ابن شهر آشوب رحمه الله همین اجماع شیعیان به امامت امام هادی علیه‌السلام دلیل محکم و غیر قابل تردیدی است بر صحت امامت آن حضرت. با این حال مرحوم کلینی رحمه الله و دیگران، نصوص مربوط به امامت حضرت را بر شمرده‌اند و از پاره‌ی روایات چنین بر می‌آید که امام جواد علیه‌السلام هنگامی که از طرف معتصم عباسی به بغداد فرا خوانده شد، از آن جهت که این احضار را تهدیدی برای خود تلقی نمود و احساس خطر کرده بود، امام هادی علیه‌السلام را به جانشینی خود برگزید. حتی نص مکتوبی درباره‌ی امامت ایشان بجا گذاشت تا پس از وی هیچ گونه تردیدی در این خصوص باقی نماند [۳]. اسماعیل بن مهران می‌گوید: وقتی برای نخستین بار امام جواد علیه‌السلام از حجاز به عراق عزیمت می‌نمود، محضر مقدسش رسیدم و چون خودم سفر عراق را برای خاندان نبوت سفر شومی می‌دانستم، عرض کردم: «یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! فدای تو شوم! من بر شما هراسانم.» تشویش خاطر من را به عرض رساندم و از امام آینده جو یا شدم. حضرت جواد علیه‌السلام به روی من خندید و فرمود: «ترس». این سفری بود که امام علیه‌السلام به دعوت مأمون از مدینه به عراق می‌رفت، ولی در سفر دوم که به دعوت معتصم مدینه را ترک می‌نمود به من فرمود: سفر تشویش انگیز، این سفر است و میراث امامت پس از من در دست فرزندم علی علیه‌السلام است. [صفحه ۴۳۶] حیرانی می‌گوید: من در آستان سرای امام جواد علیه‌السلام افتخار درباری داشتم. احمد بن محمد اشعری، برای پرسش از حال امام به آنجا آمده بود. امام جواد علیه‌السلام در آخرین لحظات زندگی به احمد اشعری فرمود: من از این جهان خواهم رفت و مقام خود را به پسر علی علیه‌السلام وا می‌گذارم و پسر علی علیه‌السلام آن موقعیت را در میان پیروان ما دارد که من پس از پدرم امام رضا علیه‌السلام میان آنان داشتم. شیخ مفید رحمه الله می‌گوید: ما را حاجت بدین نیست که در اثبات امامت امام ابوالحسن هادی علیه‌السلام به تحقیق و استدلال اقدام کنیم؛ زیرا ابوالحسن هادی علیه‌السلام پس از پدر خود مشعشع‌ترین و شامخ‌ترین شخصیت‌های اسلام بود. به علاوه هیچ کس پس از امام جواد علیه‌السلام ادعای امامت نداشت تا میان آنان حاجت به مقایسه و موازنه باشد.

### خلفای معاصر پیشوای دهم

امام هادی علیه‌السلام در مدت امامت خود با چند تن از خلفای عباسی معاصر بود که به ترتیب عبارتند از: ۱. معتصم عباسی، برادر مأمون که از سال دویست و هفده تا سال دویست و بیست و هفت خلافت کرد. ۲. واثق، پسر معتصم که از سال دویست و بیست و هفت تا سال دویست و سی و دو خلافت نمود. ۳. متوکل عباسی، برادر واثق که از سال دویست و سی و دو تا سال دویست و چهل و هشت بر مسند خلافت تکیه زد. ۴. منتصر، پسر متوکل عباسی که از سال دویست و چهل و هشت تا سال دویست و پنجاه و دو خلیفه بوده است. ۵. مستعین، پسر عموی منتصر که از سال دویست و چهل و هشت تا سال دویست و پنجاه و دو خلافت کرد. ۶. معتز، پسر دیگر متوکل عباسی که از سال دویست و پنجاه و دو تا سال دویست و پنجاه و پنج خلیفه بوده است. امام هادی علیه‌السلام در زمان خلیفه‌ی اخیر یعنی معتز مسموم شد و به شهادت رسید و در خانه‌ی خود به خاک سپرده شد. [صفحه ۴۳۷]

## شرح حال اجمالی پیرامون خلفای فوق‌الذکر

در دومین سال سلطنت معتصم، امام جواد علیه‌السلام از دنیا رحلت کرد و معتصم خود، هشت سال بر سریر خلافت جای داشت و پس از هشت سال خلافت در قصر معروفش (قصر خاقانی) دیده از جهان فرو بست و در جوشق به خاک سپرده شد. وی را ابراهیم ثمانی می‌نامیدند؛ زیرا زندگانی او با عدد هشت رابطه‌ی شگفت‌انگیز داشت. ابواسحاق ابراهیم معتصم، هشتمین خلیفه‌ی عباسی بود. وی هنگام مرگ چهل و هشت سال داشت و مدت خلافتش هشت سال و هشت ماه بود. از وی پس از مرگش، هشت هزار سکه‌ی طلا و دوازده میلیون درهم برجای ماند. معتصم، هشت هزار اسب و هشت هزار قاطر داشت. هشت هزار غلام و هشت هزار کنیز از مال خود خریده بود و هنگام مرگ، هشت پسر و هشت دختر داشت و به همین جهت به پدر هشت معروف شده بود. در زمان معتصم، حسین افشین و بابک خرم دین و مازیار مازندرانی قیام کردند و با دست او به قتل رسیدند و معتصم قصر سامرا را بنیان نهاد. در زمان معتصم عباسی ترک‌ها به دستگاه خلافت عباسی رخنه کردند و خاقان ترک که پدر عبدالله و فتح - از شخصیت‌های سرشناس دوران عباسی است - به مقام وزارت و صدارت رسید. معتصم در مدت خلافت خود عموریه - از متصرفات رم - را فتح کرد. وی مردی سفاک و خطرناک بود و در راه تحکیم سلطنت خود از هیچ فشار و ظلمی ابا نداشت. برادر زاده‌اش، عباس بن مأمون، بر ضد او قیام کرد و در زندان معتصم، جان سپرد. پس از معتصم عباسی، واثق به سلطنت رسید. واثق مدت پنج سال خلافت کرد، ولی در این پنج سال جز شهوت‌رانی و عیاشی کاری نداشت. او مرد جنگ و سیاست نبود و گفته می‌شود وی در راه تقویت شهوترانی خود قربانی شد. هارون واثق، پسر معتصم عباسی در سال دویست و سی و دو در قصر سامرا زندگی را بدرود گفت و خلافت پس از او به برادرش جعفر متوکل رسید. واثق به هنگام مرگ سی و شش سال داشت. اهل شعر و ادب بود و مانند پدرش معتصم عباسی، جلال و مهابت جالبی داشت. جعفر متوکل، دومین پسر معتصم عباسی بود و در ماه ذیحجه‌ی سال دویست و سی و دو، [صفحه ۴۳۸] مصادف با روز مرگ برادرش واثق، بر مسند خلافت نشست. متوکل عباسی در زمان برادرش، مورد غضب قرار گرفت و در آن زمان که واثق در حال احتضار بود، متوکل در زندان به سر می‌برد. محمد بن عبدالملک زیات، وزیر وقت، کوشش کرد که وی اعدام شود؛ ولی چنین حادثه‌ی رخ نداد و هارون واثق مرد و متوکل عباسی به جایش نشست. نخستین کسی که به فرمان وی اعدام شد، محمد بن عبدالملک زیات بود. جعفر متوکل از پلیدترین، آلوده‌ترین و بدنام‌ترین خلفای آل عباس است. این عنصر آلوده نسبت به خاندان علی علیه‌السلام عداوت و دشمنی بی جا و بی اندازه‌ی از خود نشان داد تا آنجا که دلچک دربار او علی علیه‌السلام را به باد مسخره می‌گرفت و متوکل را می‌خندانید. متوکل نخستین و آخرین خلیفه‌ی عباسی بود که دستور داد قبر مقدس و مطهر سیدالشهدا، حسین بن علی علیه‌السلام را بشکافند و بر تربت نازنین او آب و گاو ببندند. البته این عمل زشت در زمان هارون‌الرشید هم عملی شد؛ ولی با دست متوکل عباسی به انتهای خود رسید. جعفر متوکل علاوه بر زن‌بازی و زن‌صفتی، از صفات زشت و انحرافی دیگری هم برخوردار بود تا آنجا که شاعر شهیر و دلیر زمان او دعبل بن علی خزاعی، در سروده‌ی که در این باره دارد، راز نفوذ شدید ترک‌ها را در حکومت متوکل همین صفات زشت او می‌داند که خلیفه را به اطاعت از غلامان ترک و امی داشت و حتی به قول دعبل، بندگان ترک خلیفه را به بندگی خود درآورده بودند. مادر متوکل عباسی مکنی به ابوالفضل، کنیزی به نام شجاع بود. متوکل دهمین خلیفه‌ی عباسی به سال دویست و پنج یا دویست و شش یا دویست و هفت در بغداد متولد و در ذیحجه‌ی سال دویست و سی و دو پس از مرگ برادرش واثق - یعنی دویست سال پس از درگذشت عباس بن عبدالملک و گذشت صد سال از خلافت ابوعباس سفاک - با وی به عنوان خلیفه بیعت کردند. وی برخلاف سه خلیفه‌ی قبل از خود، مأمون، معتصم و واثق - که طرفدار بحث و استدلال و استوار بودن عقاید دینی بر مبانی عقلی و علمی بودند - مردم را به ترک مباحثه و اعمال نظر در اصول دین و مطالبی همچون خلق قرآن، امر می‌کرد و سخت طرفدار سنت و حدیث و جمود در

مسایل دینی بود. اهل سنت و جماعت را تأیید می‌کرد و شیعه و معتزله را [صفحه ۴۳۹] سرکوب می‌نمود و علمای سنت را بسیار احترام و تجلیل می‌کرد. متوکل عباسی در طرفداری از جبهه‌ی سنی و مخالفت با دیگر مذاهب به ویژه شیعه، تعصب داشت. در سال دویست و سی و شش دستور داد مرقد مطهر حضرت حسین علیه‌السلام و خانه‌های اطراف آن را منهدم سازند و مردمان را از زیارت آن حضرت منع نمود. آنجا را به صورت ویرانه‌یی درآورد و دستور داد آن زمین را مزرعه کنند. این کار زشت او باعث شد که مسلمانان رنجشی شدید از او به دل بگیرند، تا جایی که بر دیوارهای مساجد برای او ناسزا و دشنام می‌نوشتند و علیه وی شعارهای مهیج، مکتوب می‌داشتند و شعرا وی را در سروده‌هایشان مسخره می‌کردند. وی مردی عیاش بود. در دوران او لهو و لعب و هزل و طرب رونقی خاص داشت و بساط عیش و نوش و قمار همیشه در حضورش گسترده بود. نزدیک‌ترین امیر دربارش، فتح بن خاقان ترک بود. فتح از علم و ادب بهره‌ی وافر داشت و در نزد متوکل از مکانتی عظیم برخوردار بود. متوکل، عمرو بن بحر جاحظ، دانشمند معروف را جهت تربیت و تعلیم فرزندان خود از بغداد به سامرا فرا خواند و چون وی حاضر شد و نگاه متوکل به چهره‌ی بد منظر وی افتاد، دستور داد ده هزار درهم به او بدهند و به شهر خودش باز گردانند. متوکل، همچنین در سال دویست و چهل و چهار یعقوب بن سکیت، دانشمند معروف شیعی را به قتل رساند. داستان از این قرار بود که: ابن سکیت را - که در ادبیات عرب پیشوای دانشمندان عصر خود بود - جهت تدریس فرزندان خود گماشت. روزی نگاهی به دو فرزندش معتز و مؤید کرد و به ابن سکیت گفت: «این دو را بیشتر دوست داری یا حسن و حسین علیه‌السلام را؟» ابن سکیت گفت: «من قنبر را - که غلام علی علیه‌السلام است - از این دو فرزند تو بیشتر دوست دارم.» متوکل به غلامان ترک دستور داد شکم ابن سکیت را آن قدر لگدمال کنند تا جان بدهد. متوکل، با آل علی علیه‌السلام عداوتی خاص داشت و پیوسته در صدد آزار و اذیت آنها بود و با اندک تهمتی ایشان را معذب می‌ساخت. وزیر او فتح بن خاقان هم این چنین بود. آنچه بر آل علی علیه‌السلام در دوران متوکل گذشت، در ایام هیچ یک از خلفای بنی عباس نظیر نداشت. زمانی که [صفحه ۴۴۰] متوکل هلاک شد، پسرش منتصر به جایش نشست، وی با آل علی علیه‌السلام ملاطفت می‌کرد و مالی جهت آنها فرستاد که بین آنها توزیع نمودند. از جمله جنایات متوکل، در ایام خلافتش، باز داشتن مردم از زیارت قبر علی علیه‌السلام و حضرت حسین علیه‌السلام بود. وی مأموران خود را بر سر راه‌های کربلا قرار داده بود تا هر کسی که عزم زیارت سیدالشهداء علیه‌السلام را دارد، آزار دهند و به قتل برسانند و بر این اساس در صدد برآمد قبر آن حضرت را منهدم نماید و آثار آن را محو سازد. مسعودی، در حوادث سال دویست و سی و شش می‌نویسد: متوکل در این سال یکی از یاران خود به نام دیزج را - که یهودی بود - به کربلا فرستاد و کارگران بسیاری را به همراه او روانه کرد تا قبر شریف امام علیه‌السلام را خراب کنند. هیچ کس جرئت این کار زشت را نداشت، تا اینکه خود دیزج بیلی به دست گرفت و قسمتی از قبر را خراب کرد؛ آن گاه دیگران هم به خراب کردن قبر اقدام نمودند. نوشته‌اند: تا دویست جریب از زمین‌های اطراف قبر را شخم زدند و بر آن آب بستند. متوکل، برای ولایت عهدی فرزندان خود منتصر، معتز و مؤید از مردم بیعت گرفت که به ترتیب مذکور پس از وی پست خلافت را به دست گیرند. او بعدها بر آن شد که معتز را - به جهت علاقه‌یی که به مادرش داشت - بر منتصر جلو اندازد. از منتصر خواست که از مقام خویش - که ولایت عهدی بعد از متوکل بود - تنزل کند؛ ولی او نپذیرفت. متوکل از او رنجیده خاطر شد و پیوسته وی را به مجالس عمومی فرا می‌خواند و در پیش چشم مردم به وی توهین می‌نمود و زخم زبان می‌زد و از مقام و منزلتش در نظر مردم می‌کاست. اتفاقاً مسئله‌یی پیش آمده بود که ترکان درباری از متوکل آزرده خاطر شده بودند. منتصر که این معنا را درک کرده بود بر آن شد که با همکاری ترکان به حیات پدر خاتمه دهد و به نقلی انگیزه‌ی او برای قتل پدر این بود که متوکل، امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را دشمن می‌داشت و گاهی به ساحت مقدس آن حضرت جسارت می‌کرد. روزی بر حسب عادت در مجلسی سخنی ناسزا در این مورد به زبان راند؛ منتصر که در مجلس حضور داشت سخت برآشفته و رنگش متغیر شد. آن چنان که توجه پدر را جلب نمود و متوکل سخت وی را مورد شتم و ناسزا قرار داد و شعری زشت و رکیک برایش خواند.

منتصر از همین لحظه در صدد قتل پدر برآمد و چند تن از غلامان ترک را جهت کشتن پدر مأمور کرد. [صفحه ۴۴۱] شبی که متوکل، در قصر خود مست کرده و با ندیمان سرگرم می‌گساری بود، مأمور ترک، داخل قصر شد و ندیمان را خارج کرد به جز فتح بن خاقان که نزد متوکل ماند. آن‌گاه غلامانی که آماده‌ی کشتن متوکل بودند، با شمشیرهای برهنه در آمدند و بر وی هجوم آوردند. فتح بن خاقان که چنین دید، فریاد زد: «وای بر شما! می‌خواهید خلیفه را بکشید؟» و خود را روی متوکل افکند. غلامان شمشیرها را کشیدند و بر متوکل و فتح فرود آوردند و هر دو را به هلاکت رساندند و بیرون رفتند و با منتصر به عنوان خلیفه بیعت کردند. قتل متوکل شب چهارشنبه سوم یا چهارم شوال سال دویست و چهل و هفت یا چهل و هشت در سامرا واقع شد. مدت خلافتش چهارده سال و ده ماه بود و در هنگام مرگ، چهل و یک سال داشت [۴]. البته میان متوکل و منتصر در عین اینکه پدر و پسر و خلیفه و ولی‌عهد بودند در مسایل سیاسی رابطه‌ی روشنی وجود نداشت تا آنجا که متوکل تصمیم گرفت وی را از ولایت‌عهدی بردارد؛ ولی باید دانست که اساس کدورت و انزجار و نفرت این پسر از پدرش، فساد اخلاقی و انحراف ننگین جنسی او بود [۵]. متوکل، با امام دهم حضرت هادی هم عصر بود. او امام را از مدینه به سامرا انتقال داد؛ زیرا میان خلفای آل عباس سیاست انتقال و حبس و مراقبت از امامان شیعه علیه‌السلام باب شده بود. بر این اساس حضرت امام صادق علیه‌السلام در زمان منصور دوانیقی چند بار از مدینه به بغداد تبعید شد و تحت نظر قرار گرفت. موسی بن جعفر علیه‌السلام پس از چند بار تبعید یکباره به حبس هارون افتاد و پس از سه سال که در زندان به سر برد به شهادت رسید. امام رضا علیه‌السلام به عنوان ولی‌عهد از مدینه به مرو فرا خوانده شد و پسرش در حکومت معتصم از وطن خود به بغداد انتقال یافت تا تحت نظر خلیفه زندگی کند و وقتی نوبت به امام هادی علیه‌السلام رسید، جعفر متوکل بنا به روش پدران خود تصمیم گرفت امام علیه‌السلام را از مدینه تبعید کند. در سال دویست و چهل و سه عبدالله بن محمد هاشمی والی مدینه بود. محبوبیت امام هادی علیه‌السلام در میان مردم، وی را به تشویش انداخت و بعید نیست که این شخص برای [صفحه ۴۴۲] خود شیرینی و تحصیل وجهی سیاسی طی گزارش اوضاع جاری، خلیفه را از مقام اجتماعی امام علیه‌السلام ترسانده باشد. از طرفی هم متوکل تمایل داشت که مانند گذشتگان خود به آزار بنی فاطمه پردازد؛ لذا دستور داد نامه‌ی نوشتند و برای امام علیه‌السلام فرستادند. متوکل در این نامه به امام هادی علیه‌السلام از در دوستی و ارادت وارد می‌شود و وعده می‌دهد که والی مدینه را از حکومت بردارد و محمد بن فضل را به جای او منصوب بدارد و بعد با همین لحن از امام هادی علیه‌السلام می‌خواهد که از مدینه به عسکر تشریف فرما شود. البته نیازی به توضیح نیست که این نامه با همه حلاوتش در عبارت و لطف در معنی، امام علیه‌السلام را تهدید می‌نماید و کم و بیش از دخالت امام هادی علیه‌السلام در اوضاع سیاسی خبر می‌دهد و با کنایه و ابهام این سفر را یک سفر جبری می‌نماید. امام هادی علیه‌السلام خواه و ناخواه مدینه را به قصد سامرا ترک گفت. این سفر با همان تشریفات و احتراماتی که متوکل وعده داده بود برگزار شد؛ ولی هنگامی که امام هادی علیه‌السلام به شهر سامرا رسید، متوکل دستور داد خاندان رسالت را به بهانه‌ی اینکه هنوز قصر مناسبی جهت اقامت امام علیه‌السلام تهیه ندیده‌اند در خانه‌ی گدایان، که جای محترم و مجللی نبود، فرود آورند. هر چند اقامت امام علیه‌السلام در آنجا بیش از دو سه روز به طول نکشید و امام علیه‌السلام را به خانه‌ی آباد و آبرومندی انتقال دادند؛ ولی این نخستین ضربه‌ی بود که متوکل بر شخصیت امام هادی علیه‌السلام وارد کرد. سیاست مدارها و مردم سنگین فکر و آنان که شخصیت‌ها را بر ملاک مادیات می‌سنجند و سود و زیان زندگی را به سود و زیان مادی انحصار می‌دهند و مطلقاً به معنویات و مقامات روحی اشخاص نمی‌اندیشند، همچون متوکل که در محیط زندگی خود جز قصر و تخت و تاج و امر و نهی برجستگی دیگری نداشت و بزرگی را منحصر به همین چیزها می‌دانست، ضربتی را که در صدد بود به امام هادی علیه‌السلام وارد کند همین بود که امام علیه‌السلام را در خان‌الصعاليك، یعنی خانه‌ی گدایان، جای دهد. متوکل با چنین کرداری خیال می‌کرد، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را سخت کوبیده و مقام شامخ او را در هم شکسته یا دست کم از اوج عظمت فرود آورده است. اگر متوکل و متوکل‌ها می‌دانستند که ملاک اعتبار

انسان در محیط انسانیت چیست، هرگز در مبارزه‌های زندگی به این شیوه‌های احمقانه نمی‌پرداختند. [صفحه ۴۴۳] مورخان نوشته‌اند: متوکل انسانی مریض بود و از آزار مردم خوشش می‌آمد. معروف است که این خلیفه در محافل مستی و شادی خود ناگهان اراده می‌کرد که عقرب و رطیل به جان هم‌نشینان خود بیندازد و بخندد و حتی هوس می‌کرد شیر یا ببر گرسنه‌ی را از باغ وحش قصر به بارگاهش بیاورند تا از تماشای هراس و وحشت مردم در برابر این جانوران درنده، عطش مردم آزاری‌اش فرو نشیند. داستان جسارت‌ها و گستاخی‌های این موجود مریض منحرف نسبت به قبور شهدای کربلا از همین باب است. وی از این اقدام‌های احمقانه هدفی جز ارضای مرض منحوس خود نداشت و بر همین اساس به امام هادی علیه‌السلام هم در سامرا بسیار سخت‌گیری می‌کرد. متوکل به بستر بیماری افتاد و بیماریش ورمی بود که در گلویش به وجود آمد. اطبای پایتخت از عهده‌ی درمان این ورم خفه‌کننده برنیامدند. فتح بن خاقان، وزیر مشاورش پیشنهاد کرد که از علی بن محمد علیه‌السلام کمک بگیرند و در این مورد اصرار ورزید. امام علیه‌السلام هم دستورالعملی داد و به مشیت پروردگار اثر بخشید و متوکل بهبود یافت. مادرش سیده شجاع نذر کرده بود، اگر متوکل از این بلا رهایی یابد، مبلغ زیادی به امام علیه‌السلام تقدیم کند و چون نذرش برآورده شد، کیسه‌ی سرشار از سکه‌های طلا- به حضور امام علیه‌السلام فرستاد. در همین اثنا متوکل بنا به سعایت بعضی‌ها فرمان داد تا نیمه شب خانه‌ی امام علیه‌السلام را جستجو کنند؛ چرا که به او گفته بودند امام هادی علیه‌السلام در خانه‌ی خود پول و اسلحه ذخیره می‌کند تا بر ضد خلیفه قیام نماید. هنگامی که به جستجوی خانه آمدند جز همان کیسه‌ی مهر و موم شده که مادر خلیفه فرستاده بود چیزی نیافتند. متوکل، ماجرا را از مادرش پرسید. او هم جواب داد که من این سکه‌ها را به خاطر تو نذر کرده‌ام و چون برآورده شد برای ابوالحسن علیه‌السلام فرستادم. متوکل بر آن کیسه مبلغی سکه افزود و دوباره به حضور امام علیه‌السلام پس فرستاد. این نخستین بار نبود که خانه‌ی امام هادی علیه‌السلام در سامرا مورد جستجوی عمال متوکل قرار می‌گرفت. متوکل نیمه‌ی شب در بروجوه‌ی مستی، امام هادی علیه‌السلام را به محفل عیش و نوش خود دعوت کرد. امام علیه‌السلام هم ناگزیر دعوت را پذیرفت. متوکل که مست بود، مقدم امام علیه‌السلام را گرمی شمرد، دستش را گرفت و در کنار خود بر سریر سلطنتی جای داد و بعد جام شراب خود [صفحه ۴۴۴] را جلوی امام علیه‌السلام گرفت و به خیال خود بزرگترین احترامات را درباره‌ی این میهمان نازنین بکار برد. امام علیه‌السلام با سادگی و صراحت فرمود: «به خدا سوگند! هنوز گوشت و خون من با شراب نیامیخته مرا معاف بدار.» متوکل، خود جام شراب را سرکشید و آن گاه گفت: «پس برای من چند بیت شعر انشا کن.» امام علیه‌السلام از انشای شعر هم معذرت خواست؛ ولی متوکل این عذر را نپذیرفت؛ لذا امام علیه‌السلام قطعه‌ی را انشا کرد و پس از تمام شدن اشعار، محفل عیش و نوش یکباره به مجلس وعظ و ارشاد تبدیل شد و متوکل به شدت گریست و ندیمانش هم اشک ریختند. سخنان اثربخش امام علیه‌السلام هیجان شدیدی پای آن سفره‌ی شراب درانداخت. متوکل با خضوع و شکستگی آشکاری از امام علیه‌السلام معذرت خواست و با همان احترام و تجلیلی که وی را فرا خوانده بود، دوباره به خانه‌اش بازگردانید. در عین حال به سختی اصرار می‌ورزید که امام هادی علیه‌السلام را از اوج تقوا و پرهیز پایین بکشاند. شرابش بدهد، مستش کند و شخصیت اجتماعی و عصمت امامتش را در هم شکنند. بالاخره روزی گفت: «این ابن‌الرضا مرا بیچاره کرده؛ زیرا در برابر این همه اصرار و لجاجت من مقاومت می‌کند و لب به جام نمی‌زند. چه کنم که شرابش بدهم؟»

### دعوت متوکل از موسی بن محمد

به متوکل گفته شد: «یا امیرالمؤمنین! اگر امام هادی علیه‌السلام شراب نمی‌خورد. برادرش موسی بن محمد که او هم معروف به ابن‌الرضا می‌باشد، مردی شرابخوار و زنباره و هرزه و آلوده است. موسی را به اینجا دعوت کن، شرابش بده و مستش کن. مردم وقتی فهمیدند که ابن‌الرضا شراب خورده و مست کرده، دیگر چه می‌دانند که این ابن‌الرضا، علی بن محمد است یا موسی بن

محمد. متوکل این پیشنهاد را پذیرفت و خیلی خوشحال شد. به والی مدینه فرمان داد که موسی بن محمد را با احترام به سامرا بفرستد. به امام هادی علیه‌السلام خبر دادند، متوکل از برادر شما موسی دعوت کرده و وی را به سامرا فرا خوانده است. امام علیه‌السلام به راز و رمز این جریان پی برد و در همان روز که موسی بن محمد از راه می‌رسید به محلی که عادتاً از مسافران استقبال می‌کنند رفت و در آنجا از موسی استقبال کرد. [صفحه ۴۴۵] گروهی از رجال و قضات و فرماندهان سپاه هم به دستور متوکل از موسی استقبال نمودند. امام هادی علیه‌السلام برادرش را به گوشه‌ی کشاند و فرمود: «می‌دانی داستان از چه قرار است؟» موسی که چندان هم بی‌خبر نبود، گفت: «نه! مگر چه شده؟» امام علیه‌السلام فرمود: «متوکل تو را به خاطر شرکت در محافل شراب دعوت کرده و می‌خواهد بدین وسیله شخصیت تو و شرف خانوادگی تو را در هم بشکند. ای برادر! از تو خواهش می‌کنم در محضر او به شراب‌خواری اعتراف مکن و لب به جام شراب نزن. اتق الله یا اخی ان یرتکب محضورا؛ پرهیز و از خدا بترس و دامن به گناه آلوده مساز.» موسی با صراحت جواب داد: «برای من مقدور نیست این خواهش را بپذیرم.» امام علیه‌السلام باز اصرار نمود و التماس کرد، ولی موسی جز انکار و اعراض جوابی نداد تا آنجا که امام علیه‌السلام در حق او نفرین کرد و فرمود: امیدوارم در یک چنین محفلی تو و او کنار هم ننشینید. موسی بن محمد - که گفته می‌شود همان موسی مبرقع مدفون در قم است - سه سال تمام هر روز برای دیدار متوکل به کاخ او می‌رفت و سرانجام نتوانست او را ببیند. یک روز به او جواب می‌دادند: امیرالمؤمنین بیمار است. یک روز می‌گفتند: مست است. روز دیگر می‌گفتند: متوکل سرگرم حل و فصل امور کشور است. سرانجام متوکل به دست غلامان ترک، همان قوم که به قول دعبیل بر او سیادت و سلطنت می‌کردند، به قتل رسید [۶]. پس از قتل متوکل، پسرش منتصر بر سریر خلافت نشست، ولی این سریر بیش از شش ماه به او وفا نکرد. منتصر در بیست و شش سالگی در ماه ربیع‌الاول سال دویست و چهل و هشت مسموم شد و از جهان رفت و جای خود را به احمد مستعین [۷] داد. مستعین که دوازدهمین خلیفه‌ی عباسی است، مردی عاقل و باطل و شهوت ران و زن‌باز بود. وی دو سال و نه ماه خلافت کرد و به هنگام مرگ، مردی سی و یک ساله بود. وی بر اثر فشار ترک‌ها، که غیر مستقیم زمام امور را در دست داشتند، از خلافت کناره گرفت و سریر [صفحه ۴۴۶] و منبر خلافت را به محمد معتز، پسر متوکل، واگذاشت. معتز خلیفه‌ی مخلوع را به زندان انداخت و پس از نه ماه زجر و حبس دستور داد وی را از سامرا به واسط ببرند. حاکم واسط با فرمان محرمانه‌ی محمد معتز سر از بدن مستعین جدا کرد و برای خلیفه فرستاد. بعد از مستعین، این تخت و بخت بر معتز هم مبارک نماند. معتز نتوانست از دست ترکان خلیفه‌ساز، جان سالم به در ببرد و ترک‌ها وی را وادار به استعفا نمودند. حاجب او، وی را با زجر و شکنجه کشت؛ به این شکل که جبرا به حلقش آب نمک ریخت و در حمام حبسش کرد تا از تشنگی جان داد. محمد معتز بسیار زیبا بود و مدت خلافتش را چهار سال و شش ماه ضبط کرده‌اند و هنگام مرگ بیست و سه سال داشت.

## وضعیت سیاسی و اجتماعی دوران پیشوای دهم

### اشاره

این دوره از خلافت عباسیان ویژگی‌هایی دارد که آن را از دیگر دوره‌ها جدا می‌سازد. در این قسمت به پاره‌ی ویژگی‌ها اشاره می‌گردد.

### زوال هیبت و عظمت خلافت

خلافت، چه در دوره‌ی اموی و چه در دوره‌ی عباسی، برای خود جلال و جبروتی داشت، ولی در این دوره به علت تسلط ترکان و

بردگان بر دستگاه خلافت، عظمت آن از بین رفت و خلافت همچون گویی به دست این عناصر افتاد که آن را به هر طرف می‌خواستند پرتاب می‌کردند و خلیفه عملاً یک مقام تشریفاتی بود. در عین حال هر موقع خطری از جانب مخالفان احساس می‌شد، خلفا و اطرافیان و عموم کارمندان دستگاه خلافت در سرکوبی آن، نظر واحدی داشتند.

### خوشگذرانی و هوسرانی درباریان

خلفای عباسی در این دوره به خاطر خلأیی که بر دستگاه خلافت حاکم بود، به شب‌نشینی و خوش‌گذرانی و می‌گساری می‌پرداختند و دربار خلافت غرق در فساد و گناه بود. صفحات تاریخ اخبار شب‌نشینی‌های افسانه‌ی آنان را ضبط نموده است.

### گسترش ظلم و بیدادگری و خودکامگی

ظلم و ستم و غارت بیت‌المال و صرف آن در عیاشی‌ها و خوش‌گذرانی‌ها جان مردم را به لب آورده بود. [صفحه ۴۴۷]

### گسترش نهضت‌های علوی

#### اشاره

در این مقطع از تاریخ، کوشش دولت عباسی بر آن بود که با ایجاد نفرت در جامعه نسبت به علویان، آنها را تار و مار سازد. هر موقع کوچکترین اثری از نهضت علویان مشاهده می‌شد، برنامه‌ی سرکوبی بی‌رحمانه‌ی آنان آغاز می‌گشت. علت این شدت عمل آن بود که، دستگاه خلافت با تمام اختناق و کنترلی که اعمال می‌کرد، خود را متزلزل و ناپایدار می‌دید و از این نوع نهضت‌ها سخت بیمناک بود. در این مقطع زمانی مصلحت چنین ایجاد می‌کرد که علویان از کسی نامی نبرند و مردم را به رهبری شخص برگزیده‌ی آل محمد علیه‌السلام دعوت کنند؛ زیرا سران نهضت می‌دیدند که امامان معصوم آنان، در قلب پادگان نظامی سامرا تحت مراقبت و مواظبت‌اند و دعوت به شخصی معین مایه‌ی قطع رشته‌ی حیات او می‌گردد. این نهضت‌ها و انقلاب‌ها بازتاب گسترش ظلم و فشار بر جامعه‌ی اسلامی آن عصر بود و نسبت مستقیمی با میزان فشار و اختناق داشت. به عنوان نمونه، در دوران حکومت منتصر که تا حدی به خاندان نبوت و امامت علاقه‌مند بود و در زمان او کسی متعرض شیعیان و خاندان علوی نمی‌شد، قیامی صورت نگرفت. تنها در فاصله‌ی سال دویست و نوزده تا دویست و هفتاد قمری، تعداد هجده قیام در تاریخ ضبط شده است. این قیام‌ها نوعاً با شکست روبرو شده و توسط حکومت عباسی سرکوب می‌گشتند.

### علل شکست این قیام‌ها

علل شکست این نهضت‌ها و قیام‌ها را از یک سو باید در ضعف رهبری و فرماندهی نهضت‌ها جستجو کرد و از طرف دیگر در طرفداران و یاران این رهبران. اصولاً رهبران نهضت‌ها دارای برنامه‌ی صحیح و کاملی نبودند و نابسامانی‌هایی در کار آنها وجود داشت. از طرف دیگر قیام آنها صد در صد رنگ اسلامی نداشت و از این جهت معمولاً مورد تأیید امامان زمان خود قرار نمی‌گرفت. البته گروهی از یاران و طرفداران این قیام‌ها مردمی مخلص و از شیعیان واقعی بودند که تا سرحد مرگ برای اهداف عالی اسلامی می‌جنگیدند؛ ولی تعداد این افراد کم بود و بیشتر مبارزین کسانی بودند که اهداف اسلامی روشنی نداشتند، بلکه در اثر ظلم و ستمی که بر آنان وارد می‌شد درصدد تغییر اوضاع برآمده بودند. این گروه، در صورت احساس شکست یا [صفحه ۴۴۸] احتمال مرگ، رهبر خود را تنها گذاشته از اطراف او پراکنده می‌شدند. چنان که اشاره شد، اگر بسیاری از این انقلاب‌ها مورد تأیید

امامان قرار نمی‌گرفت یا به این دلیل بود که صد در صد اسلامی نبودند و در اهداف آنها و رهبران‌شان انحراف‌هایی مشاهده می‌شد یا طوری طراحی و برنامه‌ریزی می‌کردند که شکستشان قابل پیش‌بینی بود. لذا اگر امام، آشکارا آنها را تأیید می‌کرد، در صورت شکست قیام، اساس تشیع و امامت و هسته‌ی اصلی نیروهای شیعه در معرض خطر قرار می‌گرفت.

### فعالیت‌های مخفیانه پیشوای دهم

آن گونه که جدول مدت حکومت خلفای عباسی نشان می‌دهد. از میان آنان متوکل بیشتر از همه با امام هادی علیه‌السلام معاصر بوده است، از این رو موضع‌گیری او را در برابر امام علیه‌السلام ذیلاً- توضیح می‌دهیم: متوکل نسبت به بنی‌هاشم، خشونت و بدرفتاری بسیار روا می‌داشت. او به آنان بدگمان بود و همواره آنان را متهم می‌نمود. وزیر او، عبیدالله بن یحیی بن خاقان، پیوسته از بنی‌هاشم نزد متوکل سعایت می‌نمود و او را تشویق به بدرفتاری با آنان می‌کرد. متوکل در خشونت و اجحاف به خاندان علوی گوی سبقت را از تمامی خلفای بنی‌عباس ربوده بود. متوکل نسبت به علی علیه‌السلام و خاندانش کینه و عداوت عجیبی داشت و اگر آگاه می‌شد که کسی به آن حضرت علاقه‌مند است اموالش را مصادره می‌کرد و او را به هلاکت می‌رساند. بر اساس همین ملاحظات بود که حضرت هادی علیه‌السلام به ویژه در زمان متوکل، فعالیت‌های خود را به صورت سری انجام می‌داد و در مناسبات خویش با شیعیان نهایت درجه‌ی پنهان‌کاری را رعایت می‌کرد. مویید این معنا، حادثه‌ی است که آن را تاریخ نویسان چنین نقل کرده‌اند: محمد بن شرف می‌گوید: همراه امام هادی علیه‌السلام در مدینه راه می‌رفتم، امام علیه‌السلام فرمود: آیا تو پسر شرف نیستی؟ عرض کردم: آری! آن گاه خواستم از حضرت سؤال کنم که امام علیه‌السلام بر من پیشی گرفت و فرمود: ما در حال گذر از شاهراهیم و این محل برای طرح سؤال مناسب نیست. این حادثه شدت خفقان حاکم و میزان پنهان‌کاری اجباری امام علیه‌السلام را به خوبی روشن می‌سازد. [صفحه ۴۴۹] امام هادی علیه‌السلام در برقراری ارتباط با شیعیانی که در شهرها و مناطق گوناگون و دور و نزدیک سکونت داشتند، ناگزیر همین روش را رعایت می‌نمود و وجوه و هدایا و نذورات ارسالی از طرف آنان را در نهایت پنهان‌کاری دریافت می‌کرد. یک نمونه از این قبیل برخوردها در کتب تاریخی و رجالی چنین آمده است: محمد بن داوود قمی و محمد طلحی نقل می‌کنند که: اموالی از قم و اطراف آن شامل: خمس و نذورات و هدایا و جواهرات، برای امام هادی علیه‌السلام حمل می‌کردیم. در راه پیک امام علیه‌السلام رسید و به ما خبر داد که بازگردیم؛ زیرا موقعیت برای تحویل این اموال مناسب نیست. ما بازگشتیم و آنچه نزدمان بود هم چنان نگه داشتیم تا آن که پس از مدتی امام علیه‌السلام دستور داد اموال را بر شترانی که فرستاده بار کنیم و آنها را بدون ساریبان به سوی او روانه کنیم. ما اموال را به همان کیفیت گفته شده بار شتران نمودیم و فرستادیم. بعد از مدتی که به حضور امام علیه‌السلام رسیدیم، فرمود: به اموالی که فرستاده‌اید بنگرید. دیدیم در خانه‌ی امام علیه‌السلام اموال به همان حال محفوظ است. گرچه روشن نیست که این جریان در زمان اقامت امام علیه‌السلام در مدینه اتفاق افتاده یا در سامرا - چون در سامرا کنترل و مراقبت شدیدتر بود - ولی نمونه‌ی بارزی از ارتباط‌های محرمانه و دور از دید جاسوسان دربار خلافت، به شمار می‌رود [۸]. بیشتر شیعیان در قرن اول از شهر کوفه بودند. این مطلب با مراجعه به کتب رجالی شیعه به خوبی روشن می‌گردد. از دوران امام باقر و امام صادق علیهما‌السلام به بعد، لقب قمی در آخر اسامی شماری از اصحاب ائمه به چشم می‌خورد. اینها اشعری‌های عرب تباری بودند که در قم می‌زیستند. در زمان امام هادی علیه‌السلام قم مهمترین مرکز تجمع شیعیان ایران بود و روابط محکمی میان شیعیان این شهر و ائمه‌ی طاهریین وجود داشت. درست همان اندازه که میان شیعیان کوفه گرایش‌های انحرافی و غلوآمیز رواج داشت، در قم اعتدال و بینش ضد غلو حاکم بود و شیعیان این دیار، اصرار و ابرام فراوانی در این مسأله از خود نشان می‌دادند. در کنار قم دو شهر آوه و کاشان هم تحت تأثیر تعلیمات شیعی قرار داشتند و از بینش شیعی مردم قم پیروی می‌کردند. در پاره‌ی روایات از محمد بن علی کاشانی نام برده شده که در باب توحید از امام هادی علیه‌السلام سؤالاتی کرده است. [صفحه



۴۵۰] مردم قم، با امام هادی علیه السلام رابطه‌ی مالی هم داشتند. در این زمینه، از محمد بن داوود قمی و محمد طلحی یاد شده است که از قم و بلاد تابع آن، اموال و اخباری درباره‌ی وضعیت آن سامان به امام علیه السلام می‌رساندند. چنان که یکی از اتهامات آن حضرت این بود که اموالی از طرف مردم قم برای او فرستاده می‌شود. همچنین مردم قم و آوه، برای زیارت مرقد مقدس حضرت رضا علیه السلام به مشهد مسافرت می‌کردند و در قبال این عمل، امام هادی علیه السلام آنها را مغفور لهم وصف کرده است. مردم شیعه دیگر شهرهای ایران هم، چنین رابطه‌ی با امامان داشتند. این در حالی بود که بیشتر شهرهای ایران، به دلیل نفوذ قهرآمیز امویان و عباسیان گرایش‌های سنی داشتند و شیعه در اقلیت بود. صالح، معروف به ابومقاتل دیلمی یکی دیگر از اصحاب امام هادی علیه السلام بود که کتاب روایی و کلامی درباره‌ی مسأله‌ی امامت تألیف کرد. دیلم از اواخر قرن دوم هجری، شیعیان زیادی را در آغوش خود داشت. افزون بر آن، کسانی از مهاجران دیلمی در عراق هم به مذهب تشیع گرویده بودند. شواهد دیگری حاکی از آن است که در قزوین هم کسانی از اصحاب امام هادی علیه السلام ساکن بودند. اصفهان که گفته می‌شد اهالی آن سنیان متعصب حنبلی هستند و بخش عمده‌ی را به خود اختصاص داده بودند، گاه شیعیانی از اصحاب امام هادی علیه السلام را در خود داشت که از آن جمله باید به ابراهیم بن شبیه اصفهانی اشاره کرد. وی گرچه کاشانی بود، ولی مدت طولانی در اصفهان می‌زیسته و به همین جهت ملقب به اصفهانی شده است. عکس این مطلب هم صادق بود، چنان که علی بن محمد کاشانی که از اصحاب امام هادی علیه السلام است، اصلاً اصفهانی بود. در روایتی، از عبدالرحمان نامی سخن به میان آمده که از مردم اصفهان بوده است و تحت تأثیر کرامتی که در سامرا از امام هادی علیه السلام دیده بود به مذهب شیعه درآمد. در قرن چهارم در اصفهان، کسانی که امیرمؤمنان علی علیه السلام را بیشتر از مال و جان و خانواده‌ی خود دوست می‌داشتند، فراوان بودند. روایت دیگر حاوی نامه‌ی از امام هادی علیه السلام به وکیل خود در همدان است که طی آن امام علیه السلام چنین فرموده‌اند: من سفارش شما را به دوستان خود در همدان کرده‌ام [۹]. [صفحه ۴۵۱]

## وکلا‌ی پیشوای دهم و اختیارات آنان

دوران آخرین امامان شیعه علیه السلام همراه با اختناق شدیدی از سوی خلفای عباسی بود. در همین دوران، شیعه در سراسر بلاد اسلامی گسترده شده بود. رشد کمی شیعه در این دوران از فعالیت‌های ضد شیعی که از این دوره برجای مانده بود و همچنین از اقدامات سیاسی و نظامی حکام به منظور جلوگیری از گسترش روز افزون تشیع به خوبی روشن است. شرایط سختی که امامان شیعه در زمان عباسیان با آن روبرو بودند، آنان را واداشت تا ابزار جدیدی برای برقراری ارتباط با پیروان خود جستجو کنند. این ابزار چیزی جز شبکه‌ی ارتباطی وکالت و تعیین نمایندگان و کارگزاران در مناطق مختلف توسط امام علیه السلام نبود و اصولاً سیستمی که ضامن پیدایش و دوام و استحکام این ارتباط بود، مسأله‌ی وکالت بود. کسانی که به عنوان وکیل از طرف حضرت رضا علیه السلام و پس از آن امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام کار ایجاد و تنظیم ارتباط میان امام و شیعیان را بر عهده داشتند علاوه بر جمع‌آوری خمس و ارسال آن برای امام علیه السلام، در معضلات کلامی و فقهی هم نقش سازنده‌ی داشته و در جا انداختن امامت امام بعدی نقش محوری در منطقه‌ی خود ایفا کردند. گاهی افرادی از این وکلا دستخوش انحراف از خط امام علیه السلام می‌شدند و مورد تکذیب آن حضرت قرار می‌گرفتند و کسان دیگری جایگزین آنها می‌شدند. به هر حال، نظام وکالت نقشی اساسی در تحکیم موقعیت سیاسی و فرهنگی شیعیان ایفا می‌کرد. شهرهای مورد نظر برای تعیین وکلا به چهار منطقه تقسیم می‌شد. ۱. بغداد، مداین، سواد و کوفه - ۲. بصره و اهواز - ۳. قم و همدان - ۴. حجاز، یمن و مصر و کلا‌ی ائمه علیه السلام بیشتر به وسیله‌ی نامه آن هم توسط افراد مطمئن با امام علیه السلام در رابطه بودند، بخش عمده‌ی از معارف فقهی و کلامی آن بزرگواران، طی نامه‌هایی به شیعیان‌شان می‌رسید که به نقل از نامه‌ها در مصادر حدیثی آمده و امروزه در دسترس ما قرار گرفته

است. [ صفحه ۴۵۲ ] امام هادی علیه السلام که در سامرا تحت مراقبت و کنترل شدیدی قرار گرفته بود، برنامه‌ی تعیین و کارگزاران و نمایندگان - که پدرشان امام جواد علیه السلام اجرا می‌کرد را ادامه داد و نمایندگان و وکلایی در مناطق و شهرهای مختلف منصوب کرد. بدین وسیله یک سازمان ارتباطی هدایت شده و هماهنگ به وجود آورد که هدف‌های یاد شده را تأمین می‌کرد. فقدان تماس مستقیم بین امام علیه السلام و پیروانش نقش مذهبی - سیاسی و کلا را افزایش داد، به نحوی که وکلای امام علیه السلام مسئولیت بیشتری در گردش امور یافتند. وکلای امام علیه السلام به تدریج تجربیات ارزنده‌ی را در سازماندهی شیعیان در واحدهای جداگانه به دست آوردند. گزارش‌های تاریخی متعدد نشان می‌دهد که وکلا، شیعیان را بر مبنای نواحی گوناگون به چهار گروه تقسیم کرده بودند. نخستین ناحیه همان طور که گفته شد، بغداد، مداین و کوفه را شامل می‌شد. ناحیه‌ی دوم شامل بصره و اهواز بود، ناحیه‌ی سوم قم و همدان و بالاخره ناحیه‌ی چهارم حجاز، یمن و مصر را در بر می‌گرفت و هر ناحیه به یک وکیل مستقل واگذار می‌شد که تحت نظر او کارگزاران محلی، منصوب می‌شدند. اقدامات سازمان وکالت را در دستورالعمل‌های حضرت هادی علیه السلام به مدیران این سازمان می‌توان مشاهده کرد. نقل می‌شود که آن حضرت طی نامه‌ی در سال دویست و سی و دو هجری قمری به علی بن بلال وکیل محلی خود در بغداد نوشت: من ابوعلی بن راشد را به جای علی بن حسین بن عبد ربه منصوب کردم. این مسئولیت را بدان جهت به او واگذار کردم که وی از صلاحیت لازم و کافی برخوردار است، به نحوی که هیچ کس بر او تقدم ندارد. می‌دانم که تو بزرگ ناحیه‌ی خود هستی و به همین جهت خواستم طی نامه‌ی جداگانه‌ی تو را از این موضوع آگاه کنم. در عین حال لازم است از او پیروی کرده و وجوه جمع‌آوری شده را به وی بسپاری و پیروان دیگر ما را به این کار سفارش کنی و به آنان چنان آگاهی دهی که وی را یاری کنند تا بتواند وظایف خود را انجام دهد. علی بن جعفر یکی دیگر از نمایندگان امام هادی علیه السلام و از اهالی همدان از قرای اطراف بغداد بود. گزارش فعالیت‌های او به متوکل رسید و متوکل او را بازداشت و زندانی کرد. وی پس از مدت طولانی آزاد شد و به دستور امام هادی رهسپار مکه گردید و در آن شهر اقامت گزید. همچنین در شمار نمایندگان امام هادی علیه السلام باید از ابراهیم بن محمد همدانی نام برد. حضرت هادی علیه السلام طی نامه‌ی به او نوشت: وجوه ارسالی رسید، خدا از تو قبول نماید و از شیعیان ما راضی باشد و آنان را در دنیا و آخرت همراه ما قرار دهد. [ صفحه ۴۵۳ ] این نامه به روشنی نشان می‌دهد که ابراهیم از طرف امام علیه السلام مسئولیت مالی داشته و موظف بوده وجوه جمع‌آوری شده از شیعیان را نزد امام علیه السلام بفرستد. نقش سازمان وکالت در زمان حکومت متوکل عباسی نمود بیشتری داشت. متوکل با جذب و استخدام نظامی افرادی که بینه‌ی ضد علوی داشتند می‌کوشید تا ترتیب کار مخالفان خود را بدهد و فعالیت‌های سازمان یافته‌ی زیرزمینی علویان به ویژه علویان امامیه را نابود سازد. او دست به یک رشته عملیات نظامی جهت بازداشت و دستگیری شیعیان زد و این برنامه را با خشونت و شدت ادامه داد؛ طوری که بعضی از وکلای امام علیه السلام در بغداد، مداین، کوفه و سایر نقاط عراق زیر شکنجه شدند و عده‌ی دیگری به زندان افتادند. این اقدامات لطمه‌ی جدی بر پیکر شبکه‌ی وکالت وارد کرد؛ ولی امام هادی علیه السلام با تلاش پی‌گیر خود این شبکه را هم چنان فعال و پر ثمر نگه داشت [۱۰].

### انتقال پیشوای دهم از مدینه به سامرا

متوکل برای کنترل امام هادی علیه السلام از روش نیاکان خود استفاده کرد و در صدد بود به هر وسیله‌ی ممکن فکر خود را از ناحیه‌ی حضرت هادی علیه السلام راحت کند. روش مأمون را در مورد کنترل فعالیت‌های امامان علیه السلام قبل از این دیدیم، او از طریق وصلتی که با حضرت جواد علیه السلام برقرار کرد، توانست کنترل و سانسور را حتی در درون خانه‌ی امام علیه السلام برقرار سازد و تمام حرکات و ملاقات‌های امام علیه السلام را زیر نظر داشته باشد. پس از شهادت امام جواد علیه السلام و جانشینی امام هادی علیه السلام به جای پدر، ضرورت اجرای چنین نقشه‌ی بر خلیفه‌ی وقت کاملاً روشن بود؛ زیرا اگر امام علیه السلام در مدینه

اقامت می‌کرد و خلیفه به او دسترسی نداشت. قطعاً برای حکومت جابرا نهی او خطر جدی در بر داشت؛ اینجا بود که کوچکترین گزارشی درباره‌ی خطر احتمالی، خلیفه را بر آن می‌داشت که نقشه‌ی خود را عملی سازد، چنان که نامه‌ی فرماندار مدینه، خلیفه را به شدت نگران نموده، منجر به انتقال امام علیه‌السلام به سامرا گشت. توضیح اینکه، عبدالله بن محمد هاشمی، فرماندار وقت مدینه، طی نامه‌ی خلیفه را به شدت از فعالیت‌های سیاسی امام علیه‌السلام نگران ساخت و پایگاه اجتماعی آن حضرت را برای [صفحه ۴۵۴] متوکل تشریح کرد. حضرت با ارسال نامه‌ی برای متوکل ادعاهای عبدالله را رد کرد و از او به متوکل شکایت نمود. متوکل مانند اغلب سیاستمداران جهان، با یک حرکت مزورانه و دو پهلو از یک طرف عبدالله بن محمد را از کار برکنار کرد و از طرف دیگر به کاتب دربار خویش دستور داد نامه‌ی به امام هادی علیه‌السلام بنویسد که بر حسب ظاهر علاقه‌ی متوکل را نسبت به امام علیه‌السلام بیان می‌کرد؛ ولی در واقع دستور جلب محترمانه‌ی امام هادی علیه‌السلام بود و بعداً خواهیم دید که متوکل چه فشارها و سختی‌هایی برای امام هادی علیه‌السلام فراهم ساخت. مضمون نامه چنین بود: به نام خدا پس از حمد و ثنای خداوند، امیرالمؤمنین شما را خوب می‌شناسد، شخصیت بزرگوار و نسبت و قرابت شما را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رعایت می‌کند و تنها هدف او جلب رضایت و خشنودی خداوند و شمامست. اکنون دستور دادم که طبق درخواست شما، فرماندهی جنگ و امام جمعه‌ی شهر، عبدالله بن محمد، که مرتکب خلاف و اهانت به شما شده است برکنار و به جای او محمد بن فضل منصوب شود. او دستور دارد در برابر امر شما مطیع بوده، در تکریم و تعظیم شما نهایت سعی و کوشش را به عمل آورد؛ تا بدین وسیله به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین (متوکل) تقرب جوید. امیرالمؤمنین مشتاق دیدار شماست تا تجدید عهدی صورت گیرد. اگر مایل به زیارت خلیفه‌اید و به آن علاقه دارید می‌توانید به اتفاق خانواده و دوستان و علاقه‌مندان حرکت کنید. برنامه‌ی سفر به اختیار خودتان است، هر جا خواستید توقف نمایید. در صورت تمایل، خدمتگزار خلیفه، یحیی بن هرثمه، ملازم رکاب خواهد بود و به خدمتگزاری شما مفتخر خواهد شد؛ زیرا شما نزد ما محترمید و ما شدیداً به شما علاقه‌مندیم. و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته بدون تردید امام علیه‌السلام از سوء نیت متوکل آگاه بود، ولی چاره‌ی جز رفتن به سامرا نداشت؛ زیرا قبول نکردن دعوت متوکل سندی در تأیید گفتار سعایت کنندگان بود و باعث تحریک بیشتر متوکل می‌گردید و بهانه‌ی بیشتری به دست او می‌داد که مشکلات فراوانی را برای امام علیه‌السلام ایجاد کند. دلیل اینکه امام علیه‌السلام از نیت شوم متوکل آگاه بود و به ناچار به این سفر اقدام نمود جملاتی است که امام علیه‌السلام بعدها در سامرا می‌فرمود: مرا از مدینه با اکراه به سامرا آوردند. امام علیه‌السلام نامه‌ی دعوت را دریافت کرد و ناگزیر همراه یحیی بن هرثمه عازم سامرا شد. [صفحه ۴۵۵]

### گزارش فرماندهی دژخیمان متوکل

یحیی بن هرثمه که مأموریت داشت امام هادی علیه‌السلام را از مدینه به سامرا ببرد، ماجرای مأموریت خود را چنین شرح می‌دهد: وارد مدینه شدم. به سراغ منزل علی النقی علیه‌السلام رفتم. پس از ورود من به خانه‌ی او و آگاه شدن مردم مدینه از جریان جلب وی، اضطراب و ناراحتی عجیبی در شهر به وجود آمد و چنان فریاد و شیون برآوردند که تا آن روز مانند آن را ندیده بودم. ابتدا با قسم و سوگند تلاش کردم که آنان را آرام سازم. گفتم: هیچ قصد سویی در کار نیست و من مأمور اذیت و آزار او نیستم. آن گاه مشغول بازدید و جستجوی خانه و اثاثیه‌ی ایشان شدم. در اطاق مخصوص امام علیه‌السلام جز تعدادی قرآن و کتاب دعا چیز دیگری نیافتم. چند نفر مأمور، وی را از منزل خارج کردند و خود خدمتگزاری او را از منزل تا شهر سامرا عهده‌دار بودم. پس از ورود به بغداد ابتداءً با اسحاق بن ابراهیم طاهری، فرماندار بغداد روبه رو شدم. وی به من گفت: ای یحیی! این آقا فرزند پیامبر است. اگر متوکل را در کشتن او تحریک و ترغیب نمایی، بدان که خون خواه و دشمن تو، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود. در پاسخ گفتم: به خدا قسم! تا به حال جز نیکی و خوبی چیز دیگری از او ندیده‌ام که به چنین کاری دست بزنم. آن

گاه به سوی سامرا حرکت کردم و پس از ورود به شهر جریان را برای وصیف ترکی، که از درباریان با نفوذ زمان متوکل بود، نقل کردم. او به من گفت: اگر یک مو از سر او کم شود، مسئول آن تو خواهی بود. از سخنان اسحاق بن ابراهیم و وصیف ترکی تعجب کردم و پس از ورود به دربار و دیدار با متوکل، گزارش سفر را به اطلاع او رساندم و دیدم متوکل برای او احترام قایل است.

### ورود پیشوای دهم به سامرا

طبق دستور متوکل، روز ورود امام علیه السلام به سامرا با بهانه‌ی اینکه هنوز محل اقامت امام علیه السلام آماده نیست، حضرت را در محل پستی که به خان الصعاليك (کاروانسرای گدایان و مستمندان) معروف بود، وارد کردند و حضرت آن روز را در آنجا به سر برد. البته هدف از این کار تحقیر موزیانه و دیپلمات مآبانیه حضرت بود و روز بعد، منزلی برای امام علیه السلام معین کردند که در آنجا استقرار یافت. امام علیه السلام در ظاهر آزاد بود، ولی در حقیقت همانند یک زندانی به سر می‌برد؛ زیرا موقعیت محل طوری بود که امام علیه السلام همواره تحت نظر قرار داشت و رفت و آمدها و ملاقات‌های ایشان توسط مأموران خلیفه کنترل می‌گردید. [صفحه ۴۵۶] یزداد، طبیب مسیحی و شاگرد یختیشوع، با اشاره به انتقال اجباری امام علیه السلام به سامرا می‌گفت: اگر شخصی علم غیب بداند، تنها اوست، او را به اینجا آورده‌اند تا از گرایش مردم به سویش جلوگیری کنند؛ زیرا با وجود وی حکومت خود را در خطر می‌بینند. ترس و وحشت متوکل از نفوذ معنوی امام علیه السلام در میان مردم را می‌توان از انتخاب محل سکونت ایشان فهمید. متوکل با همه مراقبت‌هایش، باز هم وجود حضرت را برای حکومت خود خطری جدی می‌دانست و می‌ترسید یاران و پیروان امام علیه السلام مخفیانه با او تماس بگیرند و برای قیام و شورش نقشه‌ی طرح کنند و برای زمینه‌سازی جهت این کار، پول و سلاح جمع آوری کرده و افرادی را آموزش دهند. اطرافیان خلیفه هم گاهی او را از احتمال شورش امام علیه السلام و یارانش بر حذر می‌داشتند. لذا متوکل هر چند وقت یکبار دستور می‌داد خانیه امام علیه السلام به دقت مورد بازرسی قرار گیرد و با آن که مأموران هر بار دست خالی بر می‌گشتند، اما او باز نگران بود و احساس خطر می‌کرد.

### پیشوای دهم در زندان متوکل

متوکل کینه‌ی عجیبی از امام علیه السلام در دل داشت. وی همواره در صدد آزار و اذیت آن بزرگوار بود و با آنکه امام علیه السلام در سامرا همانند یک زندانی به سر می‌برد، با این حال پس از احضار امام علیه السلام از مدینه به سامرا دستور داد مدتی حضرت را زندانی کنند. زعفر بن ابی‌دلف می‌گوید: هنگامی که امام هادی علیه السلام را به سامرا آوردند، رفتم تا از حال او جويا شوم. زرافی، دربان متوکل مرا دید و دستور داد وارد شوم و پرسید: برای چه کار آمده‌ای؟ گفتم: خیر است. گفت: بنشین. نشستم، ولی هراسان شدم و سخت در اندیشه فرو رفتم و با خود گفتم. اشتباه کردم که به چنین کار خطرناکی اقدام نمودم و برای دیدار امام علیه السلام آمدم. زرافی کار مردم را انجام داد و آنها را راهی کرد و چون خلوت شد گفت: چه کار داری؟ و برای چه آمده‌ای؟ گفتم: برای کار خیری آمده‌ام. گفت: گویا آمده‌ای از حال مولای خود خبر بگیری. گفتم: مولای من کیست؟ مولای من خلیفه است. گفت: ساکت شو! مولای تو بر حق است. نترس من هم بر اعتقاد تو هستم و او را امام می‌دانم. [صفحه ۴۵۷] من خدا را سپاس گفتم. آن گاه زرافی گفت: آیا می‌خواهی او را ببینی؟ گفتم: آری! گفت: قدری بنشین تا پستیچی نامه‌رسان بیرون رود. وقتی وی بیرون رفت، به غلامش گفت: این شخص را به اتافی که آن علوی زندانی است ببر و نزد او واگذار و برگرد. چون به محضر امام علیه السلام رسیدم، حضرت را دیدم که بر روی حصیری نشسته و در برابرش قبر حفر شده‌ای قرار داشت، سلام کردم. فرمود: بنشین. نشستم. پرسید: برای چه آمده‌ای؟ عرض کردم: آمده‌ام از حال شما خبری بگیرم. در این هنگام بر قبر نظر کردم و گریستم. فرمود: گریان

مباش که در این گرفتاری آسیبی به من نمی‌رسد. من خدا را سپاس گفتم. آن گاه از معنای حدیثی پرسیدم. امام علیه‌السلام جواب گفت و پس از آن فرمود: مرا واگذار و بیرون رو که بر تو ایمن نیستم و بیم آن است که آزاری به تو برسانند. این حادثه از یک سو خشونت و شدت عمل متوکل را در مورد امام هادی علیه‌السلام می‌رساند و از سوی دیگر بیانگر میزان نفوذ امام علیه‌السلام در میان درباریان و مأموران ویژه‌ی خلیفه است. متوکل در آخرین روزهای عمرش به پیشکار خود سعید بن حاجب دستور داد امام علیه‌السلام را به قتل برساند، ولی حضرت فرمود: بیش از چند روز نمی‌گذرد که متوکل کشته می‌شود و همین گونه هم شد [۱۱].

### پیشوای دهم و مکتب‌های کلامی

در عصر امام هادی علیه‌السلام مکاتب عقیدتی متعددی همچون معتزله و اشاعره رواج یافت و آرا و نظریات کلامی فراوانی در جامعه‌ی اسلامی پدید آمد. بازار مباحثی همچون جبر، تفویض، امکان یا عدم امکان رؤیت خدا، جسمیت خدا و امثال اینها داغ بود. از این رو گاهی امام علیه‌السلام در برابر سؤال‌هایی قرار می‌گرفت که پیدا بود از این گونه آرا و نظریات سرچشمه گرفته است. نفوذ آرا و نظریات باطل از این راه در محافل شیعه، ضرورت هدایت و رهبری فکری شیعیان را از سوی امام علیه‌السلام شدت می‌بخشید. از این رو پیشوای دهم، طی مناظرات و مکاتبات خود، بی‌پایگی مکاتب و آراء و نظریات باطل، همچون جبر‌گرایی و جسمیت خدا را با استدلال‌های روشن و قاطع اثبات می‌نمود و مکتب اصیل اسلام را پیراسته از هر گونه [صفحه ۴۵۸] تحریف و تفکر باطل، به جامعه عرضه می‌کرد و این یکی از جلوه‌های عظمت علمی آن بزرگوار بود. مطالعه و بررسی حیات علمی امام علیه‌السلام نشان می‌دهد که اکثر مناظرات امام هادی علیه‌السلام پیرامون این گونه موضوعات کلامی بوده و روایات متعددی از آن حضرت در این زمینه نقل شده است که برتری مبانی اعتقادی شیعه را به روشنی ثابت می‌کند. به عنوان نمونه می‌توان از نامه‌ی مفصل امام علیه‌السلام یاد نمود که در پاسخ سؤال مردم اهواز درباره‌ی موضوع جبر و تفویض نگاشته و طی آن با بیان روشن و استدلال قاطع، نظریه‌ی درست را که نه جبر می‌باشد و نه تفویض، اثبات کرده است.

### پیشوای دهم و شیعیان غالی

از جمله گروه‌های باطل و منحرفی که در دوران امام هادی علیه‌السلام فعال بودند، گروه غلات را باید نام برد که افکار و عقاید پوچ و منحط و بی‌اساسی داشتند و خود را شیعه معرفی می‌کردند. آنان درباره‌ی امام علیه‌السلام غلو نموده برای او مقام الوهیت قایل می‌شدند و گاهی خود را منصوب از طرف امام علیه‌السلام قلمداد می‌کردند و بدین وسیله موجبات بدنامی شیعیان را در میان فرقه‌های دیگر فراهم می‌نمودند. امام هادی علیه‌السلام از این گروه بیزاری می‌جست و با آنان مبارزه می‌کرد و تلاش می‌نمود که با طرد آنان، اجازه ندهد لکه‌ی ننگی بر دامن تشیع بنشیند. شاید بتوان گفت که علت پیدایش اعتقاد آنان به الوهیت امام علیه‌السلام و سایر عقاید پوچ و بی‌اساس، امور زیر باشد: ۱. کرامت‌ها: آگاهی غیبی و دیگر امور خارق‌العاده‌ی بی‌سند که از امام علیه‌السلام مشاهده می‌شد. این گروه قادر به توجیه و تحلیل صحیح و شایسته‌ی این گونه مسایل نبودند و آنها را دستاویز خرافات و بدعت‌ها و حرکت‌های ضد اسلامی قرار می‌دادند. ۲. این گروه منحرف می‌خواستند قیود و حدود و ضوابط اسلامی را زیر پا گذاشته، طبق میل‌ها و هوس‌های خود رفتار کنند، از این رو محرمات اسلام را حلال می‌شمردند. ۳. آنها چشم طمع به اموال مردم دوخته بودند و می‌خواستند وجوهی را که شیعیان به ائمه علیهم‌السلام می‌پرداختند را به چنگ آورند. در هر حال، غلات گروه خطرناک و گمراه‌کننده‌ی بودند که سران آنان افرادی همچون: ۱. علی بن حسکه‌ی قمی ۲. قاسم یقظین ۳. حسن بن محمد بن بابای قمی ۴. محمد بن نصیر فهری ۵. [صفحه ۴۵۹] فارس بن حاتم بودند. به عنوان نمونه، عقیده‌ی علی بن حسکه بدین قرار بود: الف. امام هادی علیه‌السلام خدا و خالق و مدبر جهان هستی است. ب. ابن حسکه، نبی و فرستاده از جانب امام علیه‌السلام برای هدایت مردم است.

ج. هیچ کدام از فرائض اسلامی از قبیل زکات، حج و روزه واجب نیست. محمد بن نصیر فهری می‌گفت: الف. امام هادی علیه‌السلام خالق و پروردگار جهان است. ب. ازدواج با محارم از قبیل مادر، دختر و خواهر جایز است. ج. لواط جایز و یکی از راه‌های اعمال شهوت می‌باشد و خداوند آن را حرام نکرده است. د. ارواح مردگان در کالبد آیندگان حلول می‌کند (تناسخ) [۱۲]. امام هادی علیه‌السلام طی نامه‌ها و پاسخ‌هایی که به سؤالات شیعیان در این باره می‌داد، این گروه را منحرف و کافر معرفی می‌کرد و به شیعیان توصیه می‌نمود از آنان دوری جویند. امام علیه‌السلام در پاسخ سؤال یکی از شیعیان درباره‌ی ابن‌حسکه و عقاید باطل او چنین نوشت: ابن‌حسکه - که لعنت خدا بر او باد! - دروغ گفته است. من او را از دوستان و پیروان خود نمی‌دانم. وی را چه شده است، خدا لعنتش کند! سوگند به خدا! پروردگار، محمد صلی الله علیه و آله و سلم و پیامبران پیش از او را جز به آیین یکتاپرستی و امر به نماز و زکات و حج و ولایت نفرستاده و محمد صلی الله علیه و آله و سلم جز به سوی خدای یکتای بی‌همتا دعوت نکرده است. ما جانشینان او هم بندگان خداییم و به او شرک نمی‌ورزیم. اگر او را اطاعت کنیم مشمول رحمتش خواهیم بود و چنان چه از فرمانش سرپیچی نماییم گرفتار کیفرش خواهیم شد. ما بر خدا حجتی نداریم، بلکه خداست که بر ما و بر تمامی آفریده‌هایش حجت دارد. من از کسی که چنین سخنانی می‌گوید بیزاری می‌جویم و از چنین گفتاری به خدا پناه می‌برم. شما هم از آنان دوری گرینید و آنان را در فشار و سختی قرار دهید و چنان چه به یکی از آنها دسترسی پیدا کردید، سرش را با سنگ بشکنید. از دیگر غالیان این دوره، عباس بن صدقه، ابوالعباس طرفانی و ابوعبدالله کندی معروف به شاه ریس بود، که همه از بزرگان غلات‌اند. امام هادی علیه‌السلام دستور داد فارس به حاتم را تکذیب و هتک نمایند و درباره‌ی اختلافی [صفحه ۴۶۰] که میان فارس به حاتم و علی بن جعفر پیدا شده بود، جانب علی بن جعفر را گرفته و ابن حاتم را رد و طرد کرد. همچنین دستور قتل ابن حاتم را صادر نمود و برای قاتل وی سعادت اخروی و بهشت را تضمین کرد. سرانجام شخصی از شیعیان به نام جنید پس از کسب اجازه‌ی شفاهی از امام علیه‌السلام ابن حاتم را به قتل رساند. روایات زیادی از ابن حاتم در رجال کشی آمده و خطر بزرگی را که از جانب او موجودیت شیعه را تهدید می‌کرد، نشان می‌دهد. شیعیان مکرراً درباره‌ی او از امام هادی علیه‌السلام سؤالاتی کرده و امام علیه‌السلام در جواب تمامی این پرسش‌ها از وی بیزاری می‌جستند. به هر حال تکذیب‌ها و طردهای مکرر ائمه علیه‌السلام از غالیان سبب شد که آنها رو به زوال گذارند و مهمترین سلاحشان که انتساب و تمسک واهی به ائمه‌ی طاهرین بود را از دست بدهند؛ با این حال، اندیشه‌های غالیان تا قرن‌ها باقی ماند و هنوز هم مذاهبی در گوشه و کنار جهان اسلام یافت می‌شود که نسبتی با این فرقه‌های گمراه دارند. افزون بر آن تأثیرهای فکری آنها در متون حدیثی شیعه باقی مانده و گاهی کسانی، برای مسایلی که سابقه‌ی در تشیع اصیل ندارد، به آنها استناد می‌کنند. فتح بن یزید جرجانی، ضمن روایت مفصلی از امام هادی علیه‌السلام، اعتراف می‌کند که او بر این باور است که امام نیازی به خوردن و آشامیدن ندارد؛ زیرا با مقام امامت سازگار نیست و امام هادی علیه‌السلام خطاب به وی فرمود: ای فتح بن یزید! حتی پیامبران که اسوه‌ی ما هستند، می‌خوردند و می‌آشامیدند و در بازارها راه می‌رفتند و هر جسمی این چنین می‌باشد، جز خدا که جسم را جسمیت بخشیده است [۱۳].

### اصالت قرآن از نظر پیشوای دهم

از انحرافات که غلات شیعه پدید آورده و سبب حمله‌ی دیگر فرق اسلامی به آنها شدند مشکل تحریف قرآن بود. مسأله‌ی که اهل سنت هم به علت اشتغال کتاب‌هایشان به پاره‌ی از روایات نادرست و حاوی تحریف گرفتار آن هستند. در عین حال اکثریت مسلمانان، اعم از سنی و شیعه‌ی امامی، به جز پاره‌ی از غلات به شدت با این اعتقاد نادرست برخورد [صفحه ۴۶۱] کرده‌اند. چنان که از ایضاح ابن‌شاذان و انتصار خیاط معتزلی بر می‌آید، در قرن سوم هجری، اتهام اعتقاد به تحریف قرآن به شیعه بر سر زبان‌ها بوده است. در برابر این اتهام، ائمه‌ی شیعه همواره اصالت را به قرآن داده و هر روایت مخالف با آن را باطل می‌دانستند. امام هادی

علیه‌السلام ضمن رساله‌ی مفصلی که علی بن شعبه حرانی از وی نقل کرده به شدت بر اصالت قرآن تکیه نموده و آن را در مقام سنجش روایات و تشخیص صحیح از ناصحیح به عنوان معیاری دقیق اعلام می‌کند. علاوه بر آن به طور رسمی قرآن را به عنوان تنها متنی که همه گروه‌های اسلامی بدان استناد می‌نمایند، مطرح می‌کند. امام هادی علیه‌السلام در مرحله‌ی اول، اخبار را به دو دسته تقسیم می‌نماید. نخست روایاتی که حق است و باید مبنای عمل قرار گیرد. دسته‌ی دوم اخباری که باطل است و باید از عمل بدان اجتناب شود. سپس امام علیه‌السلام اجماع قاطبه‌ی امت را بر این نکته متذکر شد که قرآن حق است و هیچ فرقه‌یی در آن تردیدی ندارد و آن گاه فرمود: در صورتی که قرآن بر صحت روایتی صحه گذاشت، ولی گروهی از امت آن را نپذیرفت، می‌بایست بر صحت آن اعتراف کرد؛ زیرا که در اصل حقانیت قرآن اتفاق نظر دارند.

## پیشوای دهم و فرهنگ دعا و زیارت

### اشاره

این واقعیت را نباید از نظر دور داشت که شیعه از فرهنگ ادعیه و زیارات بسیار غنی برخوردار است. طوری که هیچ یک از فرق اسلامی از این مقدار ادعیه و زیارات بهره‌مند نیستند و این نشان از چهره‌ی معنوی تشیع و عرفان شیعی است که خلوص دینی و تزکیه‌ی نفس را در جامعه‌ی تشیع قوت می‌بخشد. دعا، جایگاه والا‌یی در بین امامان علیه‌السلام داشته و از برخی آنان دعاهای فراوانی نقل شده است. در کارنامه‌ی امام هادی علیه‌السلام دعا و زیارت از نظر تربیت شیعیان و آشنا ساختن آنها با معارف شیعی، نقش عمده‌یی ایفا کرده است. این دعاها جز راز و نیاز با خدا به صورت‌های مختلف، به پاره‌یی از مسایل سیاسی - اجتماعی هم اشاراتی دارد. اشاراتی که در حیات سیاسی شیعه بسیار مؤثر بوده و به طور منظم، مفاهیم خاصی را به جامعه‌ی تشیع القا می‌کرده است. اینک به چند نمونه از مسایل مطرح شده در این دعاها اشاره می‌گردد. [صفحه ۴۶۲]

## ایجاد پیوند میان مردم و اهل بیت

افزون بر صلوات‌های مکرر بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم که در این دعاها و تقریبا تمامی ادعیه‌ی ائمه‌ی اهل بیت وجود دارد؛ نسبت به ارتباط محکم و ناگسستنی میان امت و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم تأکید خاصی شده است. به عنوان نمونه قطعه‌یی از یک دعا را ملاحظه می‌کنیم: اللهم فصل علی محمد و آله و لا تقطع بینی و بینهم فی الدنیا و الآخرة و اجعل عملی بهم؛ پروردگارا! درود فرست بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ارتباط میان من و ایشان را در دنیا و آخرت قطع مفرما و اعمال مرا به خاطر ایشان قبول فرما [۱۴].

## تأکید بر مقام والا و رهبری اهل بیت

در زیاراتی که از امام هادی علیه‌السلام نقل کرده‌اند، مکررا بر این معنا تأکید شده و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به معنای خاص آن با جمله‌هایی همچون: معدن الرحمة، خزان العلم، قاده الامم، ساسة العباد، امناء الرحمن، ورثة الانبیاء و حجج الله علی اهل الدنیا و الآخرة تعریف شده‌اند. همچنین در همین زیارت، خطاب به ائمه‌ی طاهرین علیه‌السلام آمده: اشهد انکم الائمة الراشدون، المهدیون المعصومون، المکرمون، المقربون المتقون، الصادقون، المطیعون لله؛ گواهی می‌دهم که شما امامان: مرشد، هادی، معصوم، بزرگوار، مقرب نزد خدا، پرهیزگار، راستگو، برگزیده و مطیع خداوند هستید [۱۵].

## مبارزه با ظلم و ستم

از آشکارترین مفاهیم مقبول شیعه، مبارزه با ستم است. این مطلب به روشنی در دعاهای رسیده از امام هادی علیه السلام به چشم می‌خورد. دعایی مانند: دعا المظلوم علی الظالم، به طور مستقل دعایی است که از خداوند بر ضد ستم ستمکاران و جباران استمداد شده است. این درست می‌باشد که در دعای مذکور، از میان بردن ستم به خدا واگذار شده؛ ولی در واقع می‌تواند هدف از آن، آگاه کردن مردم از وجود ستم و وجوه مختلف آن در جامعه باشد و این خود قدم اساسی برای از میان بردن آن است. این دعا، به دنبال ستم و اهانتی بود که متوکل عباسی نسبت به امام علیه السلام روا داشت و از سوی امام هادی انشا شد که آشکارا جنبه‌ی سیاسی دارد. متن این [ صفحه ۴۶۳ ] دعا در کتاب ارزشمند مسند الامام الهادی علیه السلام، ص ۱۹۰ آمده است [۱۶].

## باران پیشوای دهم

عصر امام هادی علیه السلام عصر اختناق و استبداد بود و امام علیه السلام برای فعالیت فرهنگی در سطح گسترده آزادی عمل نداشت و از این نظر فضای جامعه با عصر امام باقر علیه السلام و به ویژه عصر امام صادق علیه السلام تفاوت فراوانی داشت. آن امام همام علیه السلام در همان شرایط نامساعد، علاوه بر فعالیت‌های فرهنگی از طریق مناظرات، مکاتبات، پاسخ‌گویی به سؤال‌ها و شبهات و تبیین بینش درست در برابر مکاتب کلامی منحرف، راویان، محدثان و بزرگانی از شیعه را تربیت کرد و علوم و معارف اسلامی را به آنان آموزش داد و آنان این میراث بزرگ فرهنگی را به نسل‌های بعدی منتقل کردند. شیخ طوسی رحمه الله، دانشمند نامدار اسلام، تعداد شاگردان امام هادی علیه السلام در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی را یکصد و هشتاد و پنج نفر می‌داند. در میان این گروه، چهره‌های درخشان علمی و معنوی و شخصیت‌های برجسته‌ی مانند: فضل بن شاذان، حسین بن سعید اهوازی، ایوب بن نوح، عبدالعظیم حسنی [۱۷] (مدفون در ری)، عثمان بن سعید اهوازی، ابوهاشم جعفری و علی بن جعفر ابن سکیت اهوازی به چشم می‌خورند که برخی از آنان دارای آثار و تألیفات ارزشمند در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی هستند و آثار و خدمات علمی و فرهنگی آنان در کتاب‌های رجال بیان شده است.

## همسر و فرزندان پیشوای دهم

### اشاره

امام هادی علیه السلام همسر دایمی نداشتند و شاید بدین جهت همسر دایمی اختیار نکردند که آن بزرگوار به دلیل تقیه نمی‌توانستند در یک مکان معلوم توقف نمایند و اکثر اوقات در سفر بوده‌اند. خلیفه‌ی وقت مدت زیادی، امام علیه السلام را در سامرا نگه داشت. بنا به روایت کشف الغمه، حضرت هادی علیه السلام مدت ده سال و چند ماه در سامرا بود و سر و سامانی نداشت. امام هادی علیه السلام فقط یک همسر غیر دایمی اختیار کردند که فرزندان آن حضرت از او به وجود آمدند. [ صفحه ۴۶۴ ] محدث قمی رحمه الله در کتاب منتهی الآمال می‌نویسد: «امام هادی علیه السلام به هنگام رحلت چهار پسر و یک دختر داشت که اسامی آنان بدین شرح است: ۱. حسن ۲. حسین ۳. محمد ۴. جعفر ۵. علی یا عایشه.» شرح حال اولین فرزند امام هادی علیه السلام، یعنی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، در نوشته‌ی سیزدهمین معصوم خواهد آمد. حسین فرزند دیگر امام هادی علیه السلام جلیل القدر و عظیم الشأن بوده؛ زیرا از بعضی اخبار استفاده می‌شود که از حضرت عسکری و برادرش به سبطن تعبیر می‌نمودند و این دو بزرگوار را به امام حسین علیه السلام و امام حسن علیه السلام تشبیه می‌کردند. حسین، فرزند امام هادی علیه السلام از زهاد و عباد به شمار می‌رفته و به امامت برادر خود حضرت امام حسن عسکری علیه السلام اعتراف داشته است. سید محمد، فرزند دیگر امام هادی علیه السلام می‌باشد که سیدی جلیل القدر و بزرگوار بود. در شأن و عظمت این سید والا مقام همین بس که صلاحیت امامت داشت



و فرزند بزرگ حضرت هادی علیه السلام به شمار می‌رفت و شیعیان گمان می‌کردند او پس از پدرش، امام خواهد بود. سید محمد، قبل از پدرش از دنیا رحلت کرد و موقعی که از دنیا رفت حضرت هادی علیه السلام به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: شکر خدای را تجدید کن؛ زیرا خدای مهربان، امر تازه‌یی، یعنی مقام امامت را، برای تو تجدید نمود.

### مزار سید محمد

محدث نوری رحمه الله در کتاب ارزشمند نجم الثاقب می‌نویسد: «مزار سید محمد، فرزند حضرت هادی علیه السلام، در هشت فرسخی سامرا نزدیک قریه‌ی بلد است. این سید عالی‌قدر از سادات والا مقام و صاحب کشف و کرامات پی‌درپی می‌باشد.» اهل سنت و اعراب صحرائشین به آن بزرگوار بسیار احترام می‌گذارند و حرمت او را پاس می‌دارند. هرگز به وی قسم دروغ نمی‌خورند و همیشه برای برآورده شدن حاجات خود برایش نذر و نیاز می‌کنند. در شهر سامرا و اطراف آن دعوا و اختلافات خود را با قسم به سید محمد خاتمه می‌دهند. مکرر دیده شده که هرگاه بنای قسم خوردن به سید محمد نهاده شده آن شخصی که منکر حقی یا مالی بوده آن [صفحه ۴۶۵] را به صاحبش رد نموده است و چنان چه قسم دروغ می‌خوردند به جزای آن می‌رسیدند. در ایامی که در سامرا بودم، چند کرامت روشن و آشکار از سید محمد به ظهور رسیده و بعضی از معجزات سید محمد را در رساله‌یی نوشته‌ام. در کتاب تحفه می‌نویسد: شمس‌الدین محمد، مشهور به میرسلطان بخاری، از احفاد همین سید محمد به شمار می‌رود. وی را از این جهت بخاری می‌گویند که ولادت و نشو و نمای او در بخارا بوده و فرزندان وی را بخاریون می‌گویند. شمس‌الدین، سیدی با ورع و صالح و عابد و زاهد بود و با علمای بزرگ رفت و آمد داشته و از فضایل و برکات آنان برخوردار می‌شد. وی از بخارا متوجه بلاد روم می‌گردد و در شهری به نام بروساء وطن می‌کند. از او کرامات زیادی نقل شده است. وی در شهر مذکور در سال هشتصد و سی و دو از دنیا رفت و قبرش زیارتگاه عموم است. ۴. فرزند چهارم امام هادی علیه السلام جعفر کذاب است. جعفر را به پسر حضرت نوح علیه السلام تشبیه کرده‌اند. وی مردی ناهل و عیاش بود و پس از رحلت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، دعوی امامت نمود و خلقی را به گمراهی کشاند. وی به سال دویست و هفتاد و یک در سن چهل و پنج سالگی درگذشت. نقل است که اسحاق به یعقوب نامه‌یی مشتمل بر سؤال از پاره‌یی مسایل به حضرت حجت نوشت و به نایب آن امام همام، محمد بن عثمان عمری داد که به وی برساند. چون پاسخ نامه آمد در ضمن مرقوم فرموده بود: اما درباره‌ی عموم جعفر و فرزندانش، امر آنها همانند امر برادران یوسف است. در حدیثی آمده که امام سجاد علیه السلام در پاسخ ابو خالد کابلی که از آن حضرت پرسیده بود چرا ششمین امام ملقب به صادق علیه السلام است در حالی که همه شما صادق می‌باشید، فرمود: به جهت این که در نسل پنجم او مردی است به نام جعفر که او به دروغ دعوی امامت کند و او جعفر کذاب است [۱۸]. [صفحه ۴۶۶]

### جریان شهادت پیشوای دهم

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می‌نویسد: حضرت هادی علیه السلام در سال دویست و پنجاه و چهار هجری وفات یافت و هنگام رحلت، فرزند خود حضرت عسکری علیه السلام را خواست، نور و حکمت خدا و شمشیر و امانت‌های پیامبران علیه السلام را به وی تسلیم نمود و او را وصی خود قرار داد. شیخ صدوق رحمه الله می‌نویسد: معتمد عباسی که برادر معتز بود، حضرت هادی علیه السلام را مسموم کرد. حضرت هادی علیه السلام در موقع شهادت، غریب و تنها بود و غیر از امام حسن عسکری علیه السلام کسی بر بالینش نیامد. امام هادی علیه السلام با آنکه در سامرا تحت کنترل و مراقبت بود، اما با وجود همه رنج‌ها و محدودیت‌ها هرگز به کمترین سازش با ستمگران تن در نداد. بدیهی است که شخصیت الهی و موقعیت اجتماعی امام علیه السلام و مبارزه‌ی منفی و عدم همکاری او با خلفا، برای طاغوت‌های زمان هراس‌آور و غیر قابل تحمل بود و پیوسته از این موضوع رنج می‌بردند و سرانجام تنها راه را

خاموش کردن نور خدا دانستند و در صدد قتل امام علیه السلام برآمدند. بدین ترتیب امام هادی علیه السلام هم مانند امامان پیشین با مرگ طبیعی از دنیا رفت؛ بلکه در زمان معتز مسموم گردید و در ماه رجب سال دویست و پنجاه و چهار به شهادت رسید و در سامرا در خانه‌ی خویش به خاک سپرده شد. هنگام رحلت امام هادی علیه السلام امرا و اشراف حاضر بودند و امام عسکری علیه السلام در مصیبت پدر خود گریبان چاک زد و شخصا عهده‌دار غسل و کفن و دفن آن جناب گردید. موقعی که امام عسکری علیه السلام در فقدان پدر بزرگوارش گریبان چاک زد، گروهی از افراد جاهل و احمق به وی اعتراض کردند که شایسته نیست کسی در مصیبت دیگری گریبان چاک کند. امام عسکری علیه السلام در جواب آنان فرمود: شما از احکام و دستورات خدا چه اطلاعی دارید، در صورتی که حضرت موسی بن عمران با اینکه پیامبر بود، در مصیبت برادر خود هارون گریبان چاک زد.

## برخی از کلمات حکمت آمیز پیشوای دهم

### اشاره

۱. هر کس از خود راضی و خرسند باشد، افراد زیادی را از خود خشمناک می‌کند. ۲. مصیبت برای شخصی که صبر و شکیبایی پیشه نماید، یکی به حساب آید، ولی برای کسی که جزع و فرع کند دو تا خواهد بود. ۳. بیهوده گویی سرگرمی اشخاص بی‌خرد و کار افراد نادان خواهد بود. [صفحه ۴۶۷] ۴. زمانی که عدل بر ظلم غلبه یابد، تا علم و یقین به بدی کسی پیدا نکنی، حرام است که نسبت به وی بدگمان باشی. چنان چه جور و ستم بر عدل غالب گردد، نمی‌توان درباره‌ی کسی خوشبین بود، مگر اینکه خوبی و نیکویی را از او بینی. با آنکه سیاست خلفای عباسی این بود که توجه مردم را به فقهای درباری جلب کنند و آرا و فتاوی آنان را به رسمیت بشناسند؛ اما در مدت اقامت امام هادی در سامرا، چندین بار در میان فقهای وابسته به دربار اختلاف فتوا به وجود آمد و ناگزیر برای حل مشکل به امام هادی علیه السلام مراجعه کردند و امام علیه السلام با دانش امامت و استدلال روشن چنان مسأله را می‌شکافت که فقها در برابر آن ناگزیر به تحسین و تسلیم می‌شدند. در قسمت پایانی این مجموعه دو نمونه از این گونه موارد را از نظر می‌گذرانیم و از بیانات روشن و محکم حضرت هادی علیه السلام بهره‌مند می‌گردیم.

## کیفر مسیحی زناکار از نظر پیشوای دهم

روزی یک نفر مسیحی را که با زن مسلمانی زنا کرده بود، نزد متوکل آوردند. متوکل خواست در مورد او حد شرعی اجرا شود. در این هنگام مسیحی اسلام آورد. یحیی بن اکثم قاضی مشهور آن زمان، گفت: اسلام آوردن او کفر و عملش را از میان برده و نباید در مورد او حد جاری گردد. برخی از فقها گفتند: باید سه بار در مورد او حد جاری شود. برخی دیگر به شکل دیگری فتوی دادند. وجود اختلاف آرا و فتاوا، متوکل را مجبور ساخت تا از امام هادی علیه السلام استفتا کند. مسأله را در محضر امام علیه السلام مطرح کردند. امام علیه السلام پاسخ داد: این مسیحی باید آن قدر شلاق بخورد تا بمیرد. فتوای امام هادی علیه السلام با مخالفت شدید یحیی بن اکثم و سایر فقها روبرو گردید و گفتند: این فتوی در هیچ آیه و روایتی وجود ندارد و از متوکل خواستند تا نامه‌یی به امام هادی علیه السلام نوشته و مدرک این فتوی را جويا شود. متوکل موضوع را به امام علیه السلام نوشت. امام علیه السلام در پاسخ پس از بسم الله نوشت: فلما راوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده و كفرنا بما كنا به مشركين، فلم يك ينفعهم ايمانهم لما راوا بأسنا، سنة الله التي قد خلت في عباده و خسر هنالك المبطلون؛ [صفحه ۴۶۸] هنگامی که قهر و قدرت ما را دیدند، گفتند: به خدای یگانه ایمان آوردیم و به بت‌ها و عناصری که آنها را شریک خدا قرار داده بودیم، کافر شدیم؛ ولی ایمانشان به هنگام دیدن قهر و قدرت ما، سودی ندارد. این سنت و حکم الهی می‌باشد که در میان بندگان وی جاری است و پیروان باطل در چنین شرایطی زیانکار شدند

[۱۹]. متوکل، پاسخ مستدل و متین امام علیه السلام را پذیرفت و دستور داد حد زناکار طبق فتاوی امام علیه السلام اجرا شود. امام علیه السلام با ذکر این آیهی شریفه، به آنان فهماند، همان طور که ایمان مشرک، عذاب خدا را از او باز ندارد، اسلام آوردن این مسیحی هم حد را ساقط نمی‌کند.

### نذر متوکل عباسی

روزی متوکل بیمار شد و نذر کرد که اگر شفا یابد، تعداد کثیری دینار، یعنی سکه طلا، در راه خدا صدقه بدهد. هنگامی که بهبود یافت، فقها را گرد آورد و پرسید، چند دینار باید صدقه بدهم که کثیر محسوب شود؟ فقها در این باره فتاوی مختلفی دادند. متوکل، ناگزیر مسئله را از امام هادی علیه السلام سؤال کرد، امام علیه السلام پاسخ داد که: باید هشتاد و سه دینار بپردازد. فقها از این فتوی تعجب کردند و به متوکل گفتند: از امام علیه السلام پرسید این فتوی را بر اساس چه مدرکی داده‌ای؟ متوکل، موضوع را با امام علیه السلام در میان گذاشت. امام علیه السلام فرمود: خداوند در قرآن می‌فرماید: «لقد نصرکم الله فی موطن کثیره». یعنی خداوند شما مسلمانان را در موارد کثیر یاری کرده است. و همه خاندان ما روایت کرده‌اند که جنگ‌ها و سریه‌های زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هشتاد و سه جنگ بوده است [۲۰].

### پاورقی

- [۱] مصباح المهتجد.
- [۲] کشف الغمه، جلد ۲، مروج الذهب، جلد ۱.
- [۳] کافی، جلد ۱، ص ۳۲۳ - ۳۲۵.
- [۴] تاریخ الخلفا و تتمه المنتهی، به نقل از معارف و معاریف، واژه متوکل.
- [۵] معصوم دوازدهم، جواد فاضل.
- [۶] معصوم دوازدهم، جواد فاضل.
- [۷] مستعین: اگر پسر معتصم و برادر متوکل باشد، عموی منتصر به حساب می‌آید و اگر پسر برادر متوکل باشد، با منتصر پسر عمو می‌شود.
- [۸] بحار الانوار، جلد ۵، کشف الغمه، جلد ۳.
- [۹] حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، به نقل از رجال کشی، مسند الامام الهادی، بحار الانوار، جلد ۵۰، مختصر تاریخ دمشق، تاریخ تشیع در ایران.
- [۱۰] سیره‌ی پیشوایان، به نقل از تنقیح المقال، جلد ۳، اثبات الوصیه، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام.
- [۱۱] سیره‌ی پیشوایان، به نقل از کشف الغمه، جلد ۳، بحار الانوار، جلد ۵۰، ارشاد، مناقب ابن شهر آشوب.
- [۱۲] الامام الهادی علیه السلام، شریف القرشی.
- [۱۳] حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، به نقل از (رجال کشی)، کشف الغمه، تنقیح المقال.
- [۱۴] مسند الامام الهادی علیه السلام، ص ۱۸۷.
- [۱۵] مسند الامام الهادی علیه السلام، ص ۲۴۷.
- [۱۶] حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۵۲۴.
- [۱۷] عبدالعظیم حسنی با چهار واسطه به حضرت مجتبی می‌رسد، بدین شرح: عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن

حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام.

[۱۸] معارف و معاریف، واژه جعفر، به نقل از بحار، جلد ۵۰.

[۱۹] سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۸۴ - ۸۵.

[۲۰] سیره‌ی پیشوایان، به نقل از: حیات الامام الهادی، تذکره‌ی الخواص، وسایل الشیعه، ج ۱۸.

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

(و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

(ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

(ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

(ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

(ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰ IR۹۰

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بپدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

